

رسالة مباركة

# حجتيه

تأليف

نابغة عصر ويكالة دهر فيلسوف بزرگوار و محقق والاتباع  
و لاشرف فضائل الامة اطهار

مرحوم ميرزا محمد حسين (حجة الاسلام)  
مقامي اعلى الله مقامه

بانتظام مقدمه و حواشي و خانمه بقلم

الحاج ميرزا عبد الرسول احقاقى امگوتى

حق طبع محفوظ

۱۲۲۲ شمسی

تهران، چاپ اختر شمال

۱۲۲۲ قمری

بانتظام کتابفروشى سعادت



شماره: ۵۷۸۲

س

پدیہ و تقدیم لیا سنانہ و قرآن شانه

دولتی تربیت بزاز عا اھل

در دفتر حرکت نازہ سر ۱۱۴۰۳

۳۴/۱۱/۲

۲۴/۱۲/۲

رسالہ مبارک

۲۰۲۰۸۲

♦♦

# حجۃ الاسلام



تألیف

ناظر عصر و بیگانه دھر فیلسوف بزرگوار و محقق و الاتبار  
و ناشر فضائل الہ اظہار

مرحوم میرزا محمد حسین (حجۃ الاسلام)  
مقامی اعلی اللہ مقامہ

باضمام مقدمہ و حواشی بقام

الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکوئی

حق طبع محفوظ

۱۲۴۴ شمسی

تیریز، چاپ اختر شمال

۱۲۷۴ قہری

۲۹۷  
۱۴۲  
۲۷۷۲  
۲۵

### قابل توجه

این رساله مبارکه که یکی از تالیفات ذیقیمت  
 مرحوم میرزا محمد حسین (حجة الاسلام) اعلی الله  
 مقامه بشمار میرود از در آمد موقوفات شادروان  
 سایمانخان افشار رحمة الله علیه که فعلا تولیت آن  
 بجناب آقای اصغر آقا سلیمانیان راجع است. و به  
 تصویب حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین  
 آية الله العظمی مولانا الحاج میرزا حسن آقا احقاقی  
 مجتهد اسکوئی ادام الله ظله العالی در چاپخانه  
 اخترشمال تبریز بزبور طبع آراسته گردید در تاریخ  
 ۱۳۷۴ قمری مطابق ۱۳۳۳ شمسی

الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکوئی



بسمه تعالی

تاریخچه مختصر

# خانواده معظم (حجة الاسلام)

مقامی اعلی الله مقامه

مرحوم آخوند ملا محمد حجة الاسلام

قدس سره

از شاگردان ارشد مرحوم شیخ احمد احسانی اعلی الله مقامه  
اوین مجتهد جامع الشرایطی که بشهر تبریز قدم نهاد مرحوم آخوند  
ملا محمد حجة الاسلام مقامی قدس الله سره بود. این عالم یگانه  
و حکیم فرزانه که در فقه و حکمت و تقوی و عفت و جهاد و شجاعت  
سرآمد اقران خود بشمار میرفت با سرعتی فوق العاده در همه صفحات  
آذربایجان شهرتی عظیم اکتساب فرمود. تمام اهل انصاف و معرفت  
اعم از علماء و رجال دولت و اشراف و اعیان و تجار و بازاریان بایک عقیده  
خالص و ایمانی کامل بوی تقلید کردند و همچون پروانه بدور آن

شمع هدایت چرخ میزدند و در کمتر مدتی ممتازترین مسجدی را برای نماز و موعظه ایشان بنا نمودند. این مسجد که همسایه مسجد جامع و در مدرسه طائیه تبریز واقع و بمناسبت لقب آن مرحوم به مسجد حجة الاسلام معروف شده است از لحاظ وسعت و زیبایی و عزایای بهداشتی در تمام آذربایجان بلکه در میان اغلب مساجد جامعه تشیع بسی نظیر است. ( ۱ )

بعد از اشتهار کامل و عظمت مقام و موقعیت خاص مرحوم حجة الاسلام طبعا در اثر تلقینات سوء بعضی از حسودان و ماجراجویان شعله اختلاف در این صفحات نیز شیوع یافت و بارقابت يك دو خانواده علمی و تحریکات ایشان نائره دوئیت و اختلاف مشتعل گشت. اما تلم و معرفت. زهد و تقوی. منطق و شجاعت این عالم مبارز غائله را بر علیه محرکین منعکس ساخت و باعث ترقی و تعالی وی و تابعین وی گردید و توجه شاه و رعیت خاص و عام را بخود جلب نمود بدرجه ای که طوائف بزرگ و توانا و آبرومندی بوی ملحق شدند و خواهی نخواهی جمعیت مقتدری تشکیل یافت و در نتیجه جلال و قدرت ظاهری و معنوی ایشان با گروه رقیبان تکفوء مینمود و شاید هنگام مبارزه احمیانا قاهر و غالب میشد. در اثر راستی و درستی و اعمال مثبت مرحوم حجة الاسلام تشبثات رقیبان و منفی بافیهای ایشان نه تنها در ترقیات ظاهری و معنوی

---

( ۱ ) فلا تولیت مسجد حجة الاسلام بحضرت والدماجد آیه الله العاج

میرزا حسن آقا احقاقی مجتهد اسکونی روحی فداه راجع است و معراب و منبر آن را حضرت معظم له با نمایندگان ایشان اداره مینمایند.

آن مرحوم اثری نداشت بلکه موجب بزرگی و بزرگواری و محبوبیت وی میگشت . و بالاخره پس از مجاهدات و مبارزات دامنه دار در راه قانون مقدس اسلام و نشر و ترویج فضائل و مناقب آل محمد ( ص ) با یکدنیای عزت و شوکت و افتخار در سال ۱۲۶۹ قمری جهان فانی را وداع گفت و بسرای باقی شتافت .

## مرحوم میرزا محمد حسین (حجة الاسلام)

اعلی الله مقامه

مرحوم حجة الاسلام پس از خود سه فرزند فرزانه بیادگار گذاشت ( میرزا محمد حسین . میرزا محمد تقی . میرزا اسماعیل ) که هر یک از این اخلاف سه گانه در علم و عمل و حید عصر بشمار میرفتند و هر کدام رادراخلاق و فضائل صوری و معنوی امتیازاتی بود که شرح آن در این مختصر نمیگنجد

ولدارشد مرحوم حجة الاسلام میرزا محمد حسین حجة الاسلام مؤلف همین رساله و منصف کتاب علم الحجة و از تلامذه مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه میباشد این مرحوم علاوه بر علم و فضل و زهد و تقوی دارای منطقی بلیغ و رائی مصیب و شهامتی فوق العاده بود . شجاعتمی بارز و اراده ای توانا داشت . گوید دست حضرت صنایع متعال قهرمان دین و ایمان را در آذربایجان مجسمه سیاری بنام

حجة الاسلام ايجاد نموده است هيبت ظاهري و فعاليتهاي مذهبي حجة الاسلام رشيد ترين مجاهدان صدر اول اسلام را در ذهن هر بيننده اي مجسم مينمود . و بالاخره تمام عمر شريف ايشان در راه مبارزات مذهبي بسر رفت و از همه ميدانها فاتح و پيروز بيرون آمد . حتى مرحوم ناصر الدين شاه قاجار در نتيجه غوغائي كه رقيب برپا نموده بود هر دو را پيايخت جلب فرمود حجة الاسلام با استدعای شاه عقیده خویش را در رساله ای بنام علم المحجة نوشت و آن رساله مورد پسند و تمجید و تقدیس ملوكانه و اطرافيان بانضال و معرفت شاه قرار گرفت ناصر الدين شاه پس از قرائت و پسند رساله هزبور را جهت رقيب فرستاد و او را بصلح و اصلاح دعوت فرمود . اما رقيب سرسخت سربلجي کرد و جوابهای منفي داد و عاقبت وی را قهوه خورانيدند و از رنج رقابت و حسد آسوده اش ساختند و حجة الاسلام مظفر و فيروز به تبريز مراجعت فرمود .

در زمان مرحوم ميرزا محمد حسين حجة الاسلام و بعد از ايشان علماء و فقهای ناشرين فضائل آل محمد در تبريز و ساير اماکن آذربايجان زياد شدند و مساجد بسياری در شهر با عظمت تبريز مرکز نشر فضائل و مناقب آل بيت اطهار عليهم السلام گرديد حتى جهت تربيت عوام نيز درس خصوصي فضائل و مناقب گذارده شد . عمده ترين ايشان مرحوم حاج ميرزا شفيق ثقة الاسلام و مرحوم سيد ميرزا علي آقا طباطبائي كه از بزرگوارترين شرفاي تبريز بشمار ميرفتند



و در عصر خود صاحب رساله و مرجع تقلید بودند و مرحوم حاج ملا علی معین الاسلام که هر کدام را مسجدی با عظمت و مریدهای فراوان و تشکیلاتی قابل توجه بود و مرحوم حاج میرزا موسی ثقة الاسلام و مرحوم حاج سید مصطفی حائری اسکوتی اعلی الله مقامهم (۱) اما مرحوم میرزا محمد حسین حجة الاسلام قائد کل محسوب میشد و در سنه ۱۳۰۳ قمری برحمت ایزدی واصل گردید

## مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام

متخلص به (نیر) اعلی الله مقامه

فرزند دوم مرحوم آخوند ملا محمد (حجة الاسلام) مقانی مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام طاب نراه میباشد که به (نیر) متخلص بود. خامه هر نگارنده از تعریف و توصیف فضل و کمال و هوش و استدلال ابن نابغة بی نظیر عاجز است. کتب فراوانی تألیف و تصنیف فرموده که از آن جمله کتاب صحیفة الابرا در فضائل و مناقب اهل بیت اطهار علیهم السلام دارای هزار روایت معتبر با ذکر رواة

(۱) مرحوم حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام و مرحوم حاج ملا علی معین الاسلام از شاگردان سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه و مرحوم سید میرزا علی آقا طباطبائی و مرحوم حاج میرزا موسی ثقة الاسلام و مرحوم حاج سید مصطفی اسکوتی از تلامذه آخوند میرزا محمد باقر اسکوتی قدس الله سره میباشد

و آساندش و بیکدمه تحقیقات حکیمانه و تدقیقات فیلسوفانه که هر بیننده را مبهوت مقام علمی و قدرت استنباط آن بزرگوار مینماید. و دیگر از مصنفات آن مرحوم کتاب مفاتیح الغیب - لالی منظومه - آتشکده دیوان غزلیات - مثنوی در خوشاب که با تخلص عمید ا ختم شده است (۱) و همه این کتب بطبع رسیده است. از تألیفات آن بزرگوار که هنوز بطبع نرسیده عبارت است از: رساله علم الساعة - رساله لمح البصر رساله نصره الحق - والقیه - آن جناب که بابت ذیل شروع میشود

قال التقی الهاشمی النسبا  
بقية الماضین من طبایبا

و باره رسائل دیگر و نامه مفصل علمی و ادبی که در پاسخ نامه مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله (۲) در خصوص تغییر القبای اسلامی نوشته است. از تألیفات این بزرگوار مخصوصا کتاب صحیفه الابرار را هر فاضل بانصافی مطالعه فرماید اعتراف میکند که در محیط اسلام کمتر نویسندگانی باوج کمال و قدرت او رسیده است و کمتر محققان توانسته است از عهده دقت و اصابت او برآید. اشعار بهت آور آن ستاره درخشان علم و ادب خصوصا در مرثیه حضرت مظلوم کربلا و

۱- ای (عمید) ترک قال و قیل کن ختم دفتر با همین تمثیل کن

ختم کن این دفتر در خوشاب کاب شد نک مثنوی قار و خوشاب

۲- از اهل تبریز و از شخصیت های علمی آذربایجان و از پیشقدمان

ترقی خواهان ایران بوده است در داخله و خارجه ماموریتها داشته کتاب گنجینه دانش - طبقات الارض - رساله خط اسلامی - یک کلمه - از تألیفات او میباشد

و خامس آل عباء که در اواخر عمر سروده است هر شاعر توانائی را حیران میسازد. طبع صاف و سرشار این قهرمان ادب از منبع شاعری آب نخورده بلکه مظهر تجلیات روح القدس و آئینه حکمت الهی بوده است چنانکه خود میفرماید :

شاعری در خور من نیست که استاد خرد  
اولین پایه مرا حکمت لقمان آورد  
و در جای دیگر راجع بعظمت مقام فلسفی خود چنین میفرماید :  
فیلاسفان صدر دبستان هفت خط

بردست علم کودک سر عشر خوان من  
در کلبه تفلسف من صد چو بوعلی  
با خسته از تسابق یوم الرهان من  
بودم قرین صدر نشینان بزم خاص  
زامیزش عوام فرو کاست شأن من  
چون سنک کیمیا بنظرها نپان شدم  
کس آگهی نیافت ز سر نپان من

مرحوم حجة الاسلام (نیر) در حسن خط و خوشنویسی بسیار زبردست و ماهر بود و ادیب الهمالك فراهانی در زیبایی خط او گوید :

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان برشکسته خط طغرای صفاهائی را  
این بزرگوار اگر چه محراب و منبر با عظمت مسجد

حجة الاسلام رابعه‌ده داشت و مانند پدر بزرگوار و برادر و الایبار خود  
جامعه را اداره میفرمود اما طبعاً بانزوا و تجرد بیشتر علاقه داشت و  
از کثرت وهیاهو بیزار بود. و این معنی از اشعار او کاملاً هویدا است  
چنانکه میفرماید :

گوش از طنین خر مگسانم صدا گرفت

ایکاش بود منزل عنقا مکان من

و مخصوصاً رشک حسودان و بدخواهی خود خواهان و نفاق  
ماجر اجویان زندگی را در کام آن یگانه عصر تلخ میگرد و باهمان  
تلخی هم خود را پایان رسانید و در ضمن اشعار و فرمایشات آن جناب  
رنجش و شکایت او از چرخ کج رفتار و زمانه دون پرور کاملاً آشکار  
و هویدا است و در ضمن یکی از قصاید اشاره باین مطلب میفرماید :

پیچم بخود چو مار در این تنگنای تار

دردا که شد طلسم من این آتشین حصار

گنجی است دردلم زغم و رنج مهر و ماه

زین بس عجب مدار که پیچم بخود چومار

دستی بخوان دهر نیالوده چون مگس

شد تبار عنکبوت مرا دور روزگار

هر در شاهوار که بودم به بحر طبع

خون گشت قطره قطره فروریخت بر کنار

ای هوش دیگر آهن سردم بسر مکوب  
 ای فکر دیگر از رك اندیشه خون مبار  
 در بوستان دهر رخ انبساط نیست  
 تا غنچه تنگدل بود و لاله داغدار  
 ایکاش مام دهر ز زادن شدی عقیم  
 تا این چنین ز باب نماندی بیسارگار  
 تنگست این سرا . بسر آ ای زمان عمر  
 سیرم زجان شتاب کن ای مرک ناگذار  
 و نیز از از ناسازگاری محیط شکایتها کرده و آرزوی عتبات  
 عالیات و آمیزش با هم نوعان را همواره در دل میپروورانده است و از  
 محیط خود و شهر تبریز در یکی از غزلها اینطور اظهار دلتنگی  
 میفرماید :

دلم از خطه تبریز بز نهار آمد      نیرا خیمه ما بین که بویرانه زدند  
 و در جای دیگر اشتیاق خود را بمشاهد مقدسه عراق اینطور  
 بیان میکند :

ز گلبانك عراقی آتشم در پرده زن مطرب

که مرغ جان ملال از خاک آذر با بجان دارد  
 بالاخره مرحوم حجة الاسلام ( نیر ) از نوادر روزگار و  
 شخصیت های برجسته مذهبی و علمی و ادبی عصر خود بوده است در  
 تحقیقات فلسفی بی نظیر و در احاطه بر علوم مختلفه یگانه و در

لطافت و سلاست طبع گوی سبقت از سعدی و حافظ ربوده است در  
عظمت مقام و بلندی رتبه علمی آن بزرگوار مرحوم ادیب الممالک  
امیری چنین میگوید :

عجیبی نیست مر آن آیت ربانی را  
گر کند زنده ز نو حکمت لقمانی را  
ای بتاریک شب کفر بر افروخته باز  
پدرت در ره دین شمع مسلمانی را  
تو از آن شاخ برومند بزادی که زفضل  
درس توحید دهد نخله عمرانی را  
حجة الاسلام آمد لقبیت زانکه بخلق  
بشناسانی سر حجت یزدانی را  
نوئی آن عاقله دورمه و مهر که عقل  
نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانی را  
ملکات کلمات تو به نیروی کمال  
عقل بالفعل کند طبع هیولانی را  
تا بمیدان ادب اسب هنر تاخته ای  
دست بستی بقفا فاضل میدانی را  
رقعت ناسخ ربیعان خط لاله رخان  
برشکسته خط طغرای صفاهانی را  
دم عیسی ز عقیق لب لعل تو وزد  
گهرت خیره کند تاج سلیمانی را

بنده آن رتبه ندارد که تودر چامه خویش

در حق وی کنی انسان گهرا نشانیرا

لیک در سایه مهرت بشمیری نخرم

زین سپس مخزن شعر حسن هانیرا

سروسامان شهی دارم و در بندگیت

بفلک یاد دهم بی سر و سامانی را

آن راد مرد بزرگ شصت و چهار سال بسا نهایت مناعت

طبع و عزت نفس زندگی فرمود و در تاریخ ۱۲ ماه رمضان ۱۳۱۲

قمری روان پاکش از قفس جهان آزاد و بگلشن رضوان پرواز

نمود چنانکه گوید :

خیز تا رخت بسر منزل عنقا فکنیم

بیش از این حالت دمسازی آن عالم نیست

## مرحوم میرزا اسماعیل حجة الاسلام

اعلی الله مقامه

فرزند سوم مرحوم آخوند ملا محمد حجة الاسلام - مرحوم

میرزا اسماعیل حجة الاسلام اعلی الله مقامه میباشد که در زهد و تقوی

ورع و پرهیزکاری معروف بود از تلامذة ارشد مرحوم آخوند

میرزا محمد باقر اسکوئی (۱) اعلی الله مقامه بشمار میرفت و در سامرا مهم خدمت مرحوم میرزا حسن شیرازی قدس الله سره تلمذ فرموده است و از مقربین و موثقین آن حوزه محسوب بوده است. و از هر دو اجازه اجتهاد داشته و در ردیف فقهای عظیم الشان بشمار میرفته است.

مرحوم میرزا اسماعیل حجة الاسلام از طبع شعر هم بهره ای داشته و در مدح حضرت مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) قصاید و مدایح غرائی انشاد فرموده است که یکی از آن قصاید با بیت

۱- مرحوم میرزا محمد باقر اسکوئی اعلی الله مقامه جد اعلای نویسنده این سطور و والد ماجد مرحوم الحاج میرزا موسی آقا احقاقی اسکوئی می باشد. این بزرگوار در زهد و تقوی و علم و عمل سلمان عصر و نابغه دهر خود بوده است علم اصول و فقه را نزد مرحوم شیخ مرتضی انصاری و علم حکمت و فلسفه را خدمت مرحوم میرزا حسن گوهر اعلی الله مقامهما فرا گرفت و در علوم معقول و منقول بزرگترین درجات اجتهاد رسید و از کلیه اساتید خود باخذ اجازات مفسنه اجتهاد نازل آمد و در مقام فضل و احاطه بر علوم بدرجه ای رسید که اکثر علماء و فضلاء آن عصر از وجودش استفاده و استفاضه میکردند و در زهد و تقوی بین اقران خود ضرب المثل گردید و مدت مدیدی مرجع قلمد اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز و ترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصا تبریز و اسکو واقع شد و نماز را در اوقات ثلاثه باجمیت انبوهی در روضه مقدسه حسینیه طرف رأس مطهر بجا میآورد و تقریبا هفت کتاب و رساله در غوامض فقهیه و مسائل حکمیّه تألیف فرموده که بعضی از آنها بطبع رسیده است. آن بزرگوار در دهم شهر صفر المظفر سنة ۱۳۰۱ قمری در شهر کربلا دارفانی را وداع گفت و بموالی کرام خود پیوست.



ذیل شروع میشود.

دلا تاکی در این دنیا غم و جور و محن بینی

بکار خویشتن هر دم دو صد عقد و شکن بینی

این مرحوم در نزد عموم محبوبیت داشته و متبوع همه بوده و معنویتش بر همه مزایای وی غالب و روحانیتش در میان خاص و عام مسلم بوده است و در سال ۱۳۱۷ قمری نهم شهر رجب روان پاکش در شجره طویلی ماوی گزید و از هم و غم دنیا آسوده گشت

مرحوم میرزا ابوالقاسم (حجة الاسلام)

اعلی الله مقامه

پس از وفات مرحوم میرزا اسماعیل حجة الاسلام . مرحوم میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا محمد حسین آقا حجة الاسلام که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند بطرف شهر تبریز توجه فرمودند و در میان شور و اشتیاق احباء وارد شهر تبریز گردیدند . و مانند آباء بزرگوار خود زمامداری مسجد مبارک حجة الاسلام را بعهده گرفتند و مدتی مدید آن محراب مقدس را اداره فرمودند . در زهد و تقوی و روحانیت حقیقی مانند آباء و اجدادشان ضرب المثل بودند ولی بانزوا و کناره گیری از هیاهوی اجتماع بیشتر علاقه داشتند .

این مرحوم که آخرین فرد روحانی خانواده معظم حجة الاسلام بود در تاریخ ۱۳۶۲ قمری در شهر تبریز وفات یافت .

خانواده حجة الاسلام تقریباً مدت یکصد و پنجاه سال در راه

نشر حقایق اسلام و فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام و ترویج مذهب جعفری و طریقه اثنا عشری مشغول جهاد بودند و بالینکه در این مدت طولانی مرجع و پیشوای عده بسیاری از اعیان و تجار و ثروتمندان آذربایجان بشمار میرفتند و عاید سرشاری داشتند و حقوق شرعیه و هدایای فراوانی بدست ایشان میرسید بازهم در اثر ورع و زهد و تقوی بعد از وفات ایشان خانه و کتابخانه شان در برابر قرضها و دیون ایشان بمعرض بیع گذارده شد در صورتیکه امثال این خانواده ها مخصوصا در آذربایجان با عمر کوتاه و در مدت کمی دارای ثروت هنگفت و دهات آباد و خانه های وسیع گشته اند اما تفاوت در اینجاست که از آنها نه اسمی و نه رسمی هیچ چیز باقی نمانده است ولی نام نیک و آثار پدیدار این خانواده مقدس همیشه زنده و جاوید است . این تاریخچه مختصر محض آشنا ساختن برخی از دور افتادگان زندگی ایشان قلمی گردید و الا تفصیل تاریخ زندگی و سوانح بسیاریکه در راه حق و حقیقت با آن روبرو شده اند و شرح تألیفات و مجاهدات و اعمال برجسته ایشان را هر گاه بخواهم برشته تحریر بیاورم خود کتاب مفصل و بزرگی میشود که این مختصر گنجایش آنرا ندارد و صلی الله علی محمد و آله الطاهربین و السلام

علی من اتبع الهدی

الاحقر - الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکونی



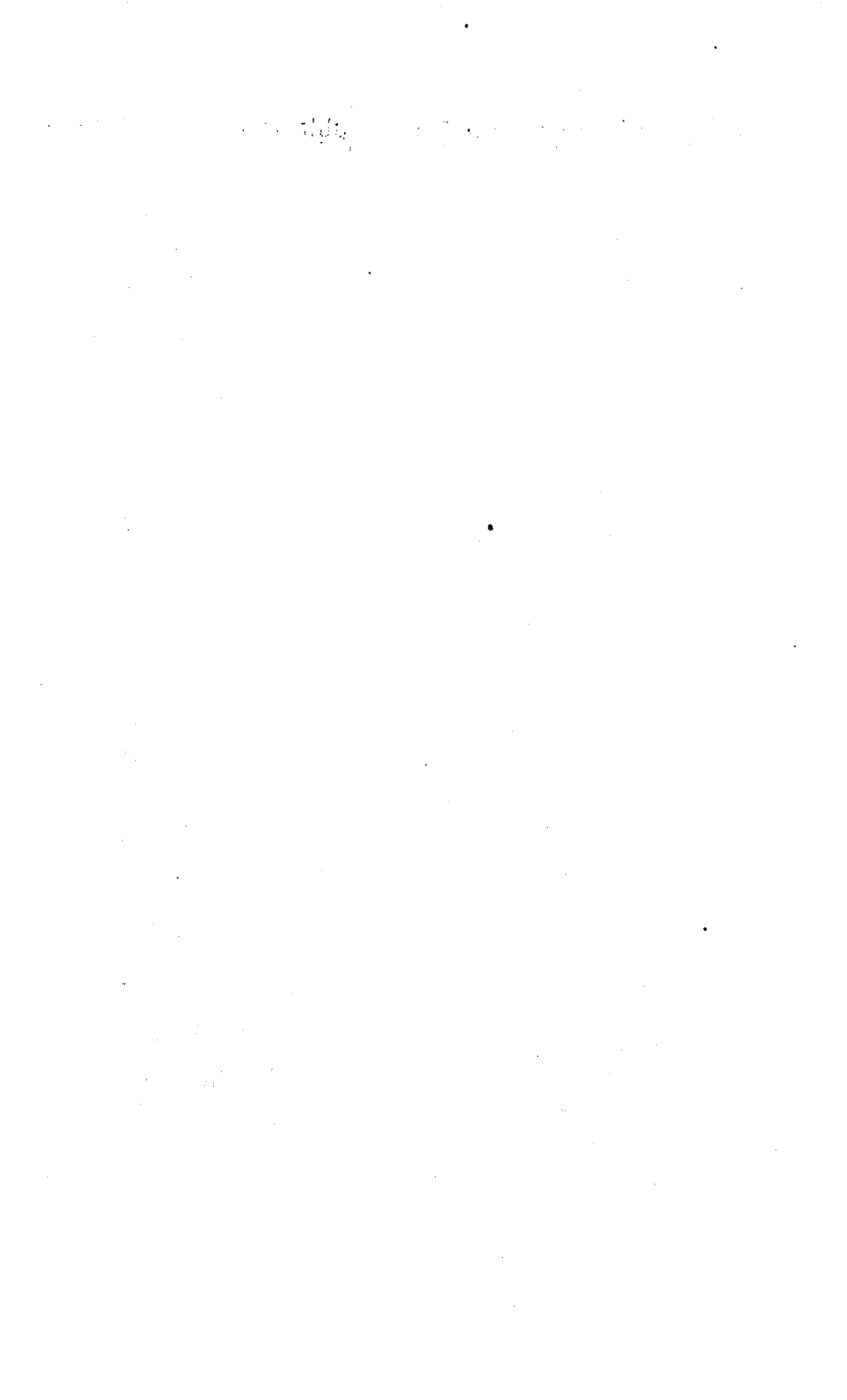


نابغة عصرو نادرة دهر فيلسوف بزرگوار و محقق و الانتبار و ناشر فضائل  
ائمة اطهار مرحوم ميرزا محمد حسين حجة الاسلام اعلى الله مقامه

در دایره لاهوت من نیر تابانم در قوس صعودم سیر سبقت بقمر دارد



بزرگترین شخصیت علمی و ادبی عصر اخیر آذربایجان حضرت عالم  
یکانه و ادیب فرزانه مرحوم میرزا محمد تقی حجة الاسلام اعلی الله مقامه



## مرحوم شیخ احمد، احسائی اعلیٰ اللہ مقامہ

بمناسبت اینکه خانواده معظم حجة الاسلام ممقانی بمرحوم شیخ احسائی قدس الله سره نسبت دارد یعنی مرحوم آخوند ملا محمد ممقانی اعلیٰ الله مقامه از تلامذۀ ارشد ایشان بوده است. بهتر است شمه‌ای از عقاید آن بزرگوار را در این مختصر بنویسم تا اینکه عموم اهل ایمان بمسلك و معتقدات ایشان که طبق طریقه حقه اثناعشریه است آشنا گردند و ضمناً بعضی شبهات بی اساس و نسبت های بیجائیکه باین شخصیت بزرگ اسلامی داده شده است از اذهان افراد بیخبر زائل گردد در باره مرحوم شیخ عناصر مختلف عقایدی نوشته و نشر داده اند که شیخ و تالیفات شیخ از آن تبری میکنند و مهمترین آنها در چهار دسته ذیل خلاصه میشود.

۱ - یکمده از آن عناصر طبعاً رقیب و مخالف وجود شیخ و شاگردان و طرفداران شیخ بودند و دانسته و فهمیده بآن وجود مقدس افتراء بسته اند و این قبیل اشخاص در کلیۀ قرون و اعصار وجود دارند که بواسطه رذالت و دنائت طبع و کثافت و بدی نهادشان با شخصیت های بزرگ دین و ایمان مخالف شده اند و جهت ارضای غریزه شیطانی خود بعضی نسبت های خالی از حقیقت و دروغ بآن بزرگواران داده اند و از آنجمله شیخ احسائی هدف تیر های جنایت کارانه این ماجراجویان واقع شده است.

۲ - عدهٔ دیگر خویش را بشیخ منتسب ساخته و رهبر خود را از شاگردان مرحوم سید رشتی میدانند . این عده نیز دانسته و فهمیده محض اثبات ادعاهای بیاساس و ترویج مسلك و مرام فاسد خویش و اغوای طرفداران شیخ یکدسته عقاید باطل خودشانرا که مخالف اصول و ضروریات مذهب حقهٔ جعفریه است بآن بزرگوار نسبت داده اند در صورتیکه کلیهٔ کلمات و رسائل و کتب شیخ احساسی اعلیٰ الله مقامه از آن اباطیل منزّه و مبرا است و خود شیخ در کتب و رسائل خویش رد آن عقاید فاسد را نوشته است که ذیلا پیاره ای از آنها مجعلا اشاره میشود .

۳ - دسته سوم بعضی از کتب شیخ را مطالعه کرده اند ولی چون با اصطلاحات آن بزرگوار آشنائی نداشته اند حقیقت امر بر ایشان مشتبه گشته و ناچار نسبت بآن جناب بدین شده اند .

۴ - دسته چهارم گروه انبوهی از همه جا بیخبر بدون اینکه به کتب و رسائل شیخ مراجعه نمایند و یا بر رهبری افراد مطلع بکنه مطلب و حقیقت امر پی ببرند نسبتهای آن سه عده را باور نموده و خلاف قواعد مسلمةٔ اسلام میان جامعه نشر میدهند و بدون جهت مرتکب کبائر میشوند .



## مرحوم شیخ احساسی اعلیٰ الله مقامه

ورکن رابع

مرحوم شیخ احساسی نه خود را رکن رابع میدانند و نه بر رکن رابع عقیده دارد در همه کتابها و رسائل و تالیفات وی يك كلمه. يك عبارت، يك جمله، يك رساله یافت نمیشود که بوی رکن رابع از آن استشمام گردد هر کس ادعا کند که میتواند از کتب و رسائل شیخ این معنی را استنباط نماید ادعای محال و ممتنعی نموده است آری همان عدیه ای که نسبت خود را بمرحوم شیخ داده اند و شرح آنها اجمالا در فوق گذشت تابع این عقیده باطل هستند و روح شیخ احساسی از آنها و عقیده فاسدشان بی خبر است و تحقیق این مطلب بطور وضوح در کتاب احقاق الحق و کتاب تنزیه الحق که هر دو از تالیفات حضرت جدبزرگوار مرحوم الحاج میرزا موسی آقا احقاقی اسکولی است شرح داده شده است.

## مرحوم شیخ احساسی اعلیٰ الله مقامه

و اجتهاد و تقلید

مرحوم شیخ احساسی در استنباط احکام شرعیة فرعیة تابع طریقه حقه اصولیون بوده و مسلک اهل اجتهاد و تقلید را تایید فرموده است تالیفات ایشان از جمله شرح تبصره علامه و رساله عملیه و رسائل

دیگر تمام ادبیل اینمطلب است حتی مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه در کتاب مجموعه الرسائل خود در جواب سوالات (السید امجد علی) مینویسد ( و اما طریق تنافی استنباط الاحکام الالهیه هی كما اختاره الاصولیون من الاستدلال بالادلة الاربعه من الكتاب والسنة والاجماع و دلیل العقل والشهرة والاتصحاب واصالة البراعة و امثالها من الادلة و الاحوال ... ) ترجمه : و اما طریقه ما در استنباط احکام الاهیة همانطور است که علماء اصولیون اختیار فرموده اند که عبارت باشد از استدلال بادلہ اربعه یعنی ( کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و شہرة و استصحاب و اصل براءت و امثال اینها از ادله و احوال ) اینها ثابت میکنند که مرحوم شیخ و سید از جمله علماء اصولیون بوده اند . ولی همان عده ای که خودشانرا بزور مرحوم شیخ چسبانیده اند و فوقاً شرح آنها گذشت اجتهاد و تقلید را جداً انکار نموده اند و مخالف طریقه حقّه اصولیون گام برداشته اند در صورتیکه مرحوم شیخ و سید خودشان مجتهد جامع شرایط بودند و گروه انبوهی در ایران و عراق عرب و سواحل خلیج فارس و هندوستان و سایر اماکن تشیع به آن دو بزرگوار تقلید داشتند و کلیه کتب و رسائل مرحوم شیخ و مرحوم سید شاهد است که ایشان در همه جا اجتهاد و تقلید را تایید و تثبیت فرموده اند .

مرحوم شیخ احسانی و معان و معراج جسمانی

از جمله عقاید فاسد بکه به مرحوم شیخ احسانی نسبت داده شده

است مسئله معاد و معراج روحانی است در صورتیکه خود شیخ و شاگردانش در کلیه تالیفاتشان معاد و معراج جسمانی را طبق عقیده حقه اثناعشریه تصریح و تایید فرموده‌اند و هر شخص با انصافی که با آنحضرات آشنا باشد تصدیق مینماید که ایشان بمعاد و معراج جسمانی و جسدانی قائل بوده‌اند و حتی معتقدین بمعاد یا معراج روحانی را صریحاً رد فرموده‌اند تحقیق اینمطلب بطور واضح و روشن در کتاب احقاق الحق و کتاب نزهة الحق باب معاد و معراج ذکر شده است .

و بالجمله مرحوم شیخ و مرحوم سیداعلی‌الله مقامهما از مبرزترین علماء اثناعشریه محسوب میشوند و در هیچیک از تالیفات خود حتی یک کلمه هم برعلیه مسلک مقدس جعفری ننوشته‌اند و با کلیه علمای اعلام جامعه تشیع در کلیه اصول و فروع همه عقیده هستند و حتی یکمده از علماء محققین باین حقیقت پی برده‌اند و در تصنیفات خود نام شیخ بزرگوار را با تقدیس و تعظیم ذکر کرده‌اند و محض نمونه شهادت حضرت عالم کامل مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری اعلی‌الله مقامه را که از بزرگوارترین علماء تشیع است در اینجا ذکر مینمایم .

مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات جلد اول صفحه ۲۶ راجع بعظمت مقام و رفعت شان شیخ بزرگوار چنین مینویسد

و من جهة حاملى اسرار امير المؤمنين (ع) ترجمان الحكماء  
المتألهين ولسان العرفاء والمتكلمين غرة الدهر وفيلسوف العصر  
العالم بأسرار المباني والمعانى شيخنا احمد بن الشيخ زين الدين بن  
الشيخ ابراهيم الاحسائى البحرالى لم يعهد فى هذه الاواخر مثله  
فى المعرفة والفهم والمكرمة والحزم وجودة السابقة وحسن الطريقة  
وصفاء الحقيقة. وكثرة المعنوية والعلم بالعربية والاخلاق السنية والشيم  
المرضية والعلمية والعمالية وحسن التعبير والفصاحة واطف التقرير و  
الملاحظة وخصوص المحبة والوداد لاهل بيت الرسول الامجاد بحيث  
يرمى عند بعض اهل الظاهر من عاماننا بالافراط والغلو مع انه  
لاشك من اهل الجلالة والعلو وقد رأيت صورة اجازة سيدنا صاحب  
الدرة اجزل الله تعالى بره لاجله مفصحة عن غاية جلالته وفضائله  
وفيه ... الى اخره .

چون شرح زندگانى مرحوم شيخ احسائى و تفصيل عقايد آن  
بزرگوار و رفع بعض نسبتهاى سومى كه به آن جناب داده اند در رساله  
جداگانه اى عنقریب چاپ خواهد شد فعلا بهمين مختصر اكتفا مينمايم  
وما توفيقى الا بالله العلى العظيم والصلوة على محمد واله الطاهرين و  
لعنة الله على اعدائهم اجمعين والسلام على من اتبع الهدى

الاحقر الحاج ميرزا عبدالرسول احقاقى

اسكولى



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسالة مباركة

# حجتیه

اجوبه غامض ترین مسائل فلسفی اسلامی در اثبات مقامات اهل بیت  
اطهار علیهم السلام و مسائل مشکله دیگر از تألیفات علمیین  
رتبت میرزا محمد حسین حجة الاسلام اعلی الله مقامه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین  
اما بعد چنین گوید بنده فانی جانی حسین بن محمد التبریزی الممقانی  
که بعضی از طالبین حق و یقین و جمعی از محبین و موالین از اهل  
قفقازیه در باب چند مسئله از مسائل دینی و معارف یقینی و معضلات  
اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام اشکال کرده و از این بنده ضعیف  
مستدعی جواب آن مسائل و حل آن مشاکل شده بودند. چون این تکلیف  
در این ایام از برای اینجانب بجهت کثرت اشغال و جواذب از اطراف  
و جوانب بحکم فرمایش حضرت اسد الله الغالب ع انت لنفسک ما لم

تعرف و اذاعرفت كنت لغيرك كمال اشكال داشت بلکه میتوان گفت که در حقیقت تکلیف شاق بود لهذا چند روزی تسویف در جواب نمود که شاید فرصتی پیدا کرده و فراغتی حاصل نموده جواب مفصلی مرقوم دارد ولی از آنجا که در تاخیر آفتها است و این مسائل از جمله مسائلی است که در کتابی مسطور است و نه در سؤال و جوابی مذکور فلذا بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله اکتفا باجمال کرده آنچه که در این حال بیسر و مقذور بود بکمال استعجال مرقوم داشت اذ لا یسقط المیسور بالمعسور والی الله ترجع الامور .

سؤال - آیا خداوند عالم خاتم انبیا صلی الله علیه و اله را که اول ما خلق الله است در اول خلقت پیغمبر و نبی خلق کرد یا بعد از خلقت خودش پیغمبر را قبول کرد و هکذا سایر پیغمبرها و اوصیای ایشان بعبارت اوضح جواب مسئله را بیان فرمائید تا عوام و خواص مستفیض شوند .

جواب - بدانکه خداوند جواد و وهاب در بدو خلقت بجناب محمد ص و محمد مصطفی خلعت اصطفای کرامت کرده و او را از آغاز بعلم سابق خود امتیاز داده و برا بحسب قابلیت و استعداد علی ماهو علیه خلق و ایجاد کرده واسطه قرار داد او را در تشریح و تکوین میان خود و سایر موجودات قایم کرد آنجناب را در مقام خود از برای ادای احکام تشریحیه و تکوینیه چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه غدیر فرموده اند و اشهد ان محمداً صلی الله علیه و اله

عبده و رسوله استخلصه في القدم على ساير الامم على علم منه والتجبه  
آمر آ وناهي القامه في ساير عوالمه في الاديان مقامه اذ كان لا تدركه  
الابصار ولا تجويه خواطر الافكار ولا تمثله غوامض الظنون في-  
الاسرار لاله الا الله الملك الجبار قرن الاعتراف بنبوته بالاعتراف  
بلاهوئيته واختصه من تكرمه بمالم يلحقه فيه احد من بريته اذ لا يختص  
من يشوبه التغيير و لا يخال من يلحقه التنظير تا آخر خطبه. پس مراد  
آنحضرت از قدم که فرموده اند استخلصه في القدم على ساير الامم  
على علم منه عالم امکان است که از او تعبیر میشود در اصطلاح  
اهلبیت عصمت و طهارت بعمق اکبر و بحر قدر که متعلق قدرت فعليه  
و مشیت امکانیه است که تعبیر میآورند از آنها اهل حکمت و معرفت  
گاهی بعلم سابق و ذکر اول و گاهی بکینونت ازلیه و ربوبیت اذربوب  
ذکر الاعمیناً زیرا که همه مقدرات خداوندی باختلاف مراتبهم باجمیع  
شئون و اطوار ذاتیه و اقتضاءات و آثار کونیه در آن عالم مذکور هستند  
بذکر صلوحی باین معنی که همه ذرات موجودات پیش از آنکه مشیت  
کونیه بآنها تعلق گیرد صالح و قابل بودند بر اینکه پس از تعلق مشیت  
کونیه حله و جرد پوشند و از عالم امکان که ازو تعبیر بعالم قدم شد  
بعالم کون و شهود آیند چنانچه امام علیه السلام در تفسیر هل ائی علی  
الانسان حين من الدهر لم یکن شیئاً مذکور میفرماید: کان مذکوراً  
فی العلم لافی الکون . و در حدیث دیگر فرموده اند کان مقدوراً غیر  
مکون پس معلوم است که مراد امام علیه السلام از این دو حدیث اینست که  
انسان قبل از آنکه بعالم کون و شهود آید و مشیت کونیه بوجود او

تعلق گیرد در علم خداوندی ازلا وابدانذکور و مقدر و در عالم امکان بوجود صلوحی و امکانی موجود بوده است و با قطع نظر از تعلق قدرت فعلیه و مشیت امکانیه عدم بحث و لیس محض است. و اینجاست محل صور علمیه و مثل نورانیة افلاطونیه که حکمای متقدمین گفته و متأخرین نفهمیده بارتسام صور در ذات بحث و بات قائل شده و گفته اند صور اشیاء قبل از اینکه بعالم کون و شهود آیند در ذات خدا مرتسم بوده و مثل نورانیه که افلاطون گفته و اعیان ثابت که سایر حکما گفته اند در ذات خدا بطور اجمال و بساطت و بر نحو اشرف بوده اند که خدا در حین ایجاد بلفظ کن خطاب به آنها کرده و آنها را از ذات خود بیرون آورده است کانه نشنیده و نفهمیده اند که ذات خدا احد است و صمد لم یلد و لم یولد. نه چیزی از آن بیرون میآید و نه چیزی بذات بیچون داخل میشود.

بالجمله چون این مقدمه را دانستی پس بدانکه چون خداوند عالم خواست بمقتضای کرم وجود این مخلوقات را از عالم امکان بعالم کون و شهود آورد کنز مخفی بر رمز خفی ظاهر و مشهود گردد گوهر وجود از مخزن غیب بعالم شهود آید چنانچه فرموده اند کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلق الخلق لکی اعرف پس اراده ازل و خداوند لم یزل بر این قرار گرفت که ابر فیض و احسان از بحر قدر مایه ورشود و باران رحمت از سحاب قدرت بساحت امکان پیارد نخل امکان پیار آید و باغ کیهان پیاراید نهال وجود از ریاح فیض



و، جود بار بردارد برك و بر افزاید .

واضحتر گویم چون خداوند بیچون که منزّه است از ظهور و بطون و بروز و کمون خواست بامر کاف و نون و حکم کن فیکون ربوبیت خود را که عبارت از ظهور فاعلیت اوست بروز دهد و نور مشیت در طور حقیقت جلوه و ظهور کند حاصل خلق کیهان و معنی گنج پنهان از هیا کل امکان و قوا بل اکوان بدار آید پس ان هیا کل و قوا بل امکانیه مختلفه المراتب که در بحر قدر و خزینه امکان و عمق اکبر صلوح صرف و ذکر محض بودند هر يك از آنها بلسان قابلیت و استعداد و بزبان حال بمیل ذاتی خود از خداوند منعال وجود و بود خود را سؤال نموده و اقتضای آن کرد که او را از عالم امکان بساحت اکوان نازل کند و از برای او در عوالم غیب و شهود فیض و جود بخشد زیرا که شیئی فی حد ذاته و خود بخود<sup>۱</sup> نمیخواهد مگر خودش را والا خودش نمیشد<sup>۲</sup> پس خداوند و دود بمحض کرم وجود بهر يك از آنها مطابق خواست و سؤال او نعمت وجود کرامت فرموده و بمقتضای استعدادش او را علی ما هو علیه خلق و ایجاد کرد اعطی کل شیئی خلقه ثم هدی مجملا پس از این تحقیق انیق و بیان سر دقیق معلوم و محقق شد که اعطای وجود و اجرای فیض وجود از برای جمیع موجودات باقتضای قابلیت و مقتضای عدل و حکمت است .

دهنده می که بگل نکهدت و بگل جان داد

بهر که هر چه سزاید حکمتش آن داد

و همچنین بالبداهه معلوم است که بعضی از آن هیا کل و قوابل  
مختلفه المراتب عالیست و بعضی سافل بعضی لطیف است و بعضی  
کثیف بعضی انور است و بعضی غیر انور بعضی اقرب است و بعضی  
ابعد بعضی در مقام اثریت است و بعضی در مقام مؤثریت بعضی در مقام  
علیت است بعضی در مقام معلولیت بعضی از آنها در صفا و لطافت و قرب  
او بمبدء نور بمرتبه ایستکه قابلیت محض نور است و کنهش نسبت  
بمشیت امکانیه صرف ظهور گوهریست و حید و هیکلگی است در صورت  
توحید مرآتیی است در غایت صفا و مشکواتی است در نهایت بهسا  
مصباحی است در کمال نورو ضیاء (یکادزیتها یضیئی ولولم تمسسه  
نار نور عالی نور یهدی الله نوره من یشاء) مجملا امکانی است که  
اشرف و اکمل و الطف و انورازو در عالم امکان ممکن و متصور نیست  
بس بقاعده امکان اشرف و تقدم و رجحان اقوی بر اضعف و  
بمقتضای عدل و حکمت باید صنع صانع و فعل فاعل اول تعلق بآن  
قابل کامل گیرد که از همه آن قوابل اشرف و اکمل است و نور حق  
در هیکلگی ظهور کند که از همه آن هیا کل اقدم و اول است. بلکه  
شبهترین قوابل است در وحدت و بساطت و صفا و لطافت بفعل و  
و مشیت و در طبق اراده و محبت خداوند عالم است والا لازم  
می آید ترجیح مرجوح بر راجح و این منافی عدل و حکمت و فضل و  
رحمت خداوندیست زیرا که آن قابل کامل که در عالم صلوح و امکان  
و مرتبه استعداد و رجحان هیچیک از قوابل باو مقابل نیست قبل از همه

بمقتضای صفای قابلیت و کمال تجرد و بساطت و قرب او بمبدء نور ترجیح بهم رسانیده و از صنایع متعال بلسان استعداد و حال سؤال میکند که پیش از همه قوایل ایجاد او را علی ما هو علیه اختیار کند یعنی همه را تحت رتبه او قرار دهد و بهمه فیوضات تکوینیه و تشریحیه را بحکم سبقت و تقدم و توسط بوساطت او کرامت فرماید چه او قابلیت است جامع جمیع کمالات امکانیه والا اشرف از همه نمیشد.

و از جمله کمالات امکانیه و بساطت کبری و سلطنت عظمی است بر همه ما سویی که از آن تعبیر میشود بنبوت مطلقه و ولایت کلیه کبری. پس خداوند منان در عالم امکان و مرتبه اکوان پیش از خلقت همه مخلوقات باید باو عطا فرماید چیز را که قابلیت و امکان او بالذات اقتضا میکند. و امکان نبی بالذات اقتضا نمیکند مگر نبوت را پس باید خدا او را در بدو خلقت بر حسب استعداد و قابلیت و سؤال او بلسان حال نبی خلق کرده او را واسطه قرار دهد در افاضه فیوضات تکوینیه میان خود و سایر مکونات و بهمه آن امکانات فیض خود را بوساطت او جاری فرماید. بعبارة آخری او را خلیفه و قائم مقام خود کند در ادا زبرا که طفره در وجود باطل است و اجرای حکم قدر بخلاف حکمت لغو و بیحاصل. بالجمله چون آن گوهر وحید که در هیکل توحید بود در بحر امکان حباب آسا بکلی از خود خالی شده خود را در جنب هستی حق نیست کرده بسر منزل فنار سیده تاج فقر بر سر گذاشته ( و به افتخار ) گفته در تخت تجرید مستقر گشته و

در بحر توحید شناور بوده گوش بفواره قدر داده منتظر ایستاد که هر چه شنود آن گوید و هر چه گوید آن کند .

پس خداوند متعال نیز باو عطا کرد آنچه که او خود بمیل ذاتی و لسان قابلیت و استعداد و زبانحال سؤال کرد یعنی او را قبل از همه ایجاد کرده نبی و مخبر و لسان ترجمان خود قرار داد او را از برای همه عالم امکان و مراتب اکوان، و قائم مقام خود کرد او را در اداء فیوضات تکوینیه و تشریحیه بهمه ماسوی . پس آن نبی امکانی و هیکل نورانی که نه نامی داشت و نه نشانی و نه کتابی باو نازل گشته بود و نه ایمانی بلکه در آن عالم کتابش کتابی بود فهوانی و ایمانش جبلی و طبعانی . نبی بود امی و مبعوث بامیین عالمش عمی بود و مقامش فقر و فنا . دم از محبت میزد مشق عشق میکرد درس تجرید میداد رسم توحید مینهاد . علمش محومو هوم بود و علمش صحوم معلوم نه آنجا از خط و ربط رسمی بود و نه از لفظ و حرف اسمی بلکه آنجا هر چه هست وجد و حال است نه جای قیل و قال .

حرف و آکفت و صوت را برهم زخم

تا که بی این هر سه با تو دم زخم

حواجبنا تقضی الحوائج بیننا و نحن سکوت و الهوی یتکلم  
چه آنجا هر چه سؤال میشود جواب میآمد همه ز بانحال بوده  
مقال و هر آنچه آنجا یاد میگرفت همه رموز هستی بود و کنوز حق  
پرستی تا در ملک تجرید حق تکمیل ادا کرده وقت آن رسید که

از عالم امر به عالم خلق تنزل کند و از مقام لاهوت به عالم جبروت نازل شود از امکان بکون آید و از اطلاق بتقید گراید جمال معنی در کمال صورت نماید .

پس خداوند منان در عالم امکان آن قابل کامل را که از همه قوایل اقدم و اول و اکمل و افضل بود منتخب و آن هیکل نورانی و نبی امکانی را بکلمه کن مخاطب کرده نور مشیت کونیه در طور حقیقت محمدیه (ص) جاوه شهود نموده کمال قدرت از جمال طلعتش ظاهر و مشهود گشت و وجود مسعودش مصدر افعال شد و کنه و حقیقتش مظهر جلال و جمال . قلبش مشکوة انوار آمد و صدرش مرآت علوم و اسرار . خلاصه چون خداوند لم یزل او را از اول لایق انتخاب دید قابل خطاب آمد و حامل کتاب گردید احکام تکوینیه و تشریحیه بقلبش الهام شد و اوامر و نواهی الهی را بخطاب شفاهی اصفا کرد و بجمیع ما سوی املاء و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی عامه شدید القوی ذومرة فاستوی وهو بالافق الاعلی بالجمله اگر خواهی کیفیت نزول آن کتاب سبحانی و خطاب شفاهی ربانی را از برای آن نبی امی عربی بدانی پس بدانکه چون آن نور شمعانی در بدو ایجاد بامر کن انوجاد بهم رسانیده و آن حوت عالم لاهوت چون ذالنون از بحر امکان بساحل اکوان بیرون آمده و به عالم کون و شهود نازل گشت مانند کاف مستدیر دائم بحول قدرت حایم و حایرو چون نون کن فیکون بدور کاف مستدیر و ابرو پیوسته ازوی مستمد

و مستنیر بود که در لغت اهل حکمت از آن نهر مستدیر بدوات اولی تعبیر میشود که مملو است از مداد ایجاد و در اصطلاح اهل معرفت بفرّاد و مادة المواد . پس آن ماده که از همه مواد اشرف والطف و از جمیع حقایق و ذوات اصفی و انور بود مقتضی صورتی شد که مناسب و مشاکل باشد با آن ماده قابل زیرا که هیچ ماده بیصورت از امکان بکون نیاید و تعین و تحقق نپذیرد . پس آن ماده المواد بلسان قابلیت و استعداد از خداوند متعال سؤال نمود که صورتی مناسب و مشاکل خود در کمال حسن و جمال و نهایت ملاحظت باو عطا فرماید .

پس خداوند متعال در طبق سؤال او بزبان حال صورتی باو کرامت کرد در نهایت لطافت و صفا و کمال شرافت و ضیا و چون آن ماده و صورت بمقتضای کمال شباهت و غایت مناسبت و مشاکلت باهم انس و الفت گرفته و امتزاج و ایتلاف در میانه بهم رسید .

پس به حکم الاشباح مقناطیس الارواح و از آنجا که هر قالب جاذب روحی است مناسب خود، روحی از امر خداوند مجید در کمال قدس و تجرید به آن قالب القاشده تأیید کرد او را خدا باخلاق روحانیه و آداب ربانیه و شرابع و معالم دینیه و آن روح عبارت از روح القدس است که تعبیر میشود از او بعقل کل و دره بیضاء و قلم اعلا که از انعطاف آن نفس کل پیدا میشود .

پس آن قلم اعلا همیشه استعداد میکند از دوات اولی تفاصیل انوار و مداد است آن ماده المواد و هیولی علیا را . و نقش میکند در لوح

نفس کل که از زبرجد اخضر است چنانچه باین مراتب خداوند مجید در کتاب حمید خود اشاره کرده فرموده اند ن والقلم وما یسطرون پس نون اشاره است بدوات لولی که مملو است از مداد ایجاد که از او تعبیر شده بنهر مستدیر چنانچه امام علیه السلام فرموده اند ( نون نهریست مستدیر در بهشت که خدا باو گفت اجمد فجمد فصار قلما ) و قلم اشاره است بقلم اعلی و دره بیضاو قصبه علیا و مایسطرون اشاره است بنقوش و سطوری که در نفس کل بقلم مداد مکتوب و مسطور است که از آن تعبیر میشود بلوح اخضر و کتاب مبین که مبین است در آن جمیع تفصیل ماکان و مایکون و مندرج است در آن کتاب مستطاب در اعلی درجه فصاحت و اقصی مرتبه بلاغت بلسان عربی مبین که عاجز است از اتیان مثل آن اولین و آخرین زیرا که آن کتاب مبین تبیان مراتب اکوان و تبیین اسرار عوالم غیب و شهادت و احوال دنیا و اخرت و مبین قضا و تقدیر خداوند قدیر است با حسن تعبیر و اتقن تأویل و تفسیر .

پس اینصورت چگونه امکان دارد اتیان مثل آن معجز متین از برای کل انس و جن و اولین و آخرین کتاب مرقوم بشهده اله مقر بون لایأتیة الباطل من ین یدیه و لامن خافه تنزیل من حکیم حمید بالجمله چون آن حوت عالم لاهوت سیر خود را در بحار انوار و عوالم ملکوت بانمام رسانیده تبلیغ رسالت باهل عالم غیبت فرمود . پس حکمت لاریب مقتضی آن شد که از عالم اطلاق بتقیید آید و از مقام تجرید بمرتبه تجسیم و تجسید نازل شده جامع مملک رتبتین و سلطان سریر

نشستین گردیده مصدر فیوضات ظاهر و باطن و مظهر اسم اول و آخر  
بوده چنانچه فاتح بود خاتم آید. پس خداوند وهاب مخلص کرد آنجناب  
را بخلعت اصطفای قمیص رحمت در بر کرده و کمر بند محبت بر کمر  
بسته و عمامه کرامت بر سر گذاشته و نعلین خوف بر پا کرده و ردای  
هیبت بردوش افکنده و عصای منزلت بردست گرفته از جانب جناب  
رب الارباب مبعوث و مأمور گشته از کعبه حقیقت با مصاحبت شئون  
و اطوار ذاتیه هجرت اختیار کرده بمدینه منوره آثار منفصله که عبارت  
از مراتب سائر مکونات و حقایق موجودات باشد تا آخر سلاسل علل  
و معلولات نزول اجلال فرموده از پرتو نور مقدس مظهر آن سید  
سرور و بدر منیر و سراج و هاج ممالک وسیع پیداشد و خلائق بدیده  
هویدا گشت. ولی چنانچه سابق دانستی که مراتب قوابل مختلف  
است بعضی اقرب است بمبدء نور و بعضی ابعد پس اولاً آن نور پاک  
و نیر تابناک در هیا کل سایر انبیاء و رسل و هادیان سبیل که از حیثیت  
صفای قابلیت مقدم بر کل هستند جلوه و ظهور کرده و هر یک بحسب  
قابلیت و استعداد خود مظهر کمالی و مطلع نور و جمالی بوده بامتی  
از امام مبعوث و مأمور گشته و بهر یک در خور طاقت و اندازه لیاقت و  
باقضای عصر و زمان آیتی مبین و معجزی معین داده اند که حجت  
اثبات رسالت بوده قاهر ارباب ضلالت باشند تا خواه خود بملک خویش  
گذر کرده و بر حال رعیت نظر اندازد.

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما



زیرا که رهبران پیش که راه آمین و کیش بخلاق جهان نمودند بمنزله پیشکاری بودند که نهیید قدم سلطان کنند و تنظیف بساط و ایوان . پس چون پیشگاه پیراسته شد و مسند و تاج و گاه آراسته گشت خسرو ملک هدی و پرتو نور خداخواجه ارض و سما سرور هر دو سرا محمد مجدهود مصطفی علیه و آله آلاف التمجیه و الثناء که مهتر پیشوایان است و خاتم پیغمبران پای فتوت بگاہ نبوت نهاد و مسند رسالت بمقدم جلالات بیاراست

سؤال - آیا خداوند عالم ابوالشور و ابوالدواهی را در بدو خلقت خبیث و نجس خلق کرده است یا بعد از خلقت آنها خبیثت را قبول کردند و هکذا توابع ایشان بیان فرمائید .

جواب - بدانکه جواب از این مسئله همانستکه در مسئله اولی داده شد ولی با مزید بیان چنانچه در مسئله اولی بیان شد که چون هیاکل و قوایل امکانیه پیش از آنکه بساحت اکیوان نازل شوند در قدرت فعلیه و مشیت امکانیه مقدر و مذکور و در عالم امکان بوجود امکانی و صالوحی موجود بودند ولی بتفاوت مراتب یعنی از حیثیت تقدم و تاخر و قرب و بعد و اثربیت و مؤثریت و لطافت و کثافت و طهارت و خبیثت و سعادت و شقاوت پس بعضی از آنها در غایت لطافت و نهایت تجرد و بساطت و کمال قرب و اتصال و شباهت او بمشیت الهیه نزدیک بود که زیت قابلیتش پیش از آنکه نار مشیت باومس کندوبی آنکه فعل فاعل و جعل جاعل باو تعلق گیرد اضافه بهم رسانیده خود

بخود بعالم کون و شهود آید چنانچه فرموده اند :

یکاد زیتها یضیی ولولم آسسه نار نور علی نور و آن عبارت بود از جهة قابلیت و هویت صادر اول و حقیقت مقدسه محمدیه و شجره کلیه الهیه و قصبه یاقوت که ثابت است در اجمه لاهوت و مشتمل است بر چهارده عقد . همچنین بعض دیگر از هیاکل امکانیه نیز بجهت کثافت قابلیت و کدورت ماهیت و کمال بعد و انفصال و منافرت او از مبده نور با آن قابل و کامل نقطه مقابل بوده نزدیک بود که از فیض ایجاد خداوند جواد بالمره محروم و مهجور مانده و بهیچوجه تعلق فعل و مشیت کونیه را بخود قبول ننماید و اصلا بعالم کون و شهود نیاید و آن عبارت از قابلیت و ماهیت منکر اول و ابوالشور است .

و بعض دیگر بین بین بودند بعضی از آنها مناسب و مشاکل از حیث رقت و لطافت و صفای قابلیت با آن قابل کامل و صادر اول و بعض دیگر مناسب و مشاکل بودند از حیث غلظت و کدورت قابلیت و کثافت ماهیت با طرف مقابل و منکر اول پس همه آنها باختلاف مراتبهم بحسب قابلیت و رجحان و بلسان استعداد و حال چنانچه در مسئله سابقه بیان شد از خداوند متعال وجود خود را در عالم کون و شهود سؤال نموده چنین مسألت کردند که ایشانرا علی ماهم علیه از عالم امکان بساحت اکوان نازل کند پس خداوند منان نیز آنها را بحسب قابلیت و استعداد علی ماهم علیه خلق و ایجاد کرد .

ولی چون بقراریکه سابق ذکر شد بقاعده امکان اشرف و تقدم و رجحان اقوی بر اضعف نور مشیت کونیه اولاد در آن هیكل ظهور کرده و فعل فاعل و جعل جاعل بر آن قابل تعلق گرفت که اشرف و اکمل و اقدم و اول از همه قوایل بود پس مرآت قابلیت او سر تا پا خدا نما بوده و وجود و ماهیتش مصداق نور علی نور گشته طور انیت خود را در جنب عظمت بکلی مندک فرموده و از خودی خود گذشته در صورت تجرید و هیكل تو حید قدم بعرضه کون و شهود گذاشت و ثانیاً بواسطت آن وجود مسعود بسایر هیئا کل و قوایل از جهت قابلیت اسفل و انزل از او بودند تعلق پذیرفت پس هر کدام از آن قوایل و هیئا کل که نسبت به آن قابل کامل و صادر اول نزدیکتر و بحسب صفا و قابلیت شبیهتر بودند نور وجود بواسطه آن رابطه غیب و شهود در قابلیت و هویت ایشان بیشتر ظهور کرده پس جنبه ماهیت ایشان در جنب ظهوران نور مغلوب و مقهور گشته از شیعیان آن قابل کامل و صادر اول محسوب بوده او را واسطه فیض و ولی نعمت خود دانسته اطاعت و محبت آن حقیقت مقدسه را در ضمیر خود مضمرداشتند و هر کدام که از آن قابل کامل و صادر اول دورتر بوده و بحسب کثافت قابلیت با او در حکم تضاد و تقابل بودند پس نور وجود در قابلیت و هویات ایشان کمتر ظهور کرده بلکه ظلمت و کثافت قابلیت آنها حاجب و مانع از ظهور آن نور بوده و وجود ایشان در جنب ماهیات ایشان مغلوب و مقهور و محجوب و مستور گشته از راه کبر و نخوت و غرور انیت منکر ربو بیت معبود و جاحد و ساطت و علمیت و ولایت و

سلطنت آن واسطه فیض وجود و رابطه غیب و شهود بوده کینه و عداوت او را در سینه خود دفینه کردند تا اینکه در عالم ذر و ارض محشر که همه ذرات موجودات در محضر واحد بودند از جانب جناب رب- الارباب بهمه آن محضر خطاب آمده فرمودند (ألست بربکم) پس اول کسی که بلی گفت انوار طاهره اولیای اطهار بود پس نور شرع وجودی در وجود شرعی ایشان جاوه و ظهور کرده تمامی آن عرصه را فرا گرفته مبعوث و مامور شدند که آن کلامه تامه را بسایر موجودات نیز ترجمه فرمایند یعنی چنانچه در افاضه فیوضات تکوینی و واسطه بودند همچنین در افاضه فیوضات تشریحیه نیز واسطه بوده از برای همه مکلفین معارف الهیه و حقایق ربانیه و تکالیف شرعیه را تبلیغ فرمایند.

پس آن حجج بالغه حضرت سبحان که لسان ناطق پروردگار منان بودند در عرصه محشر و عالم ذر بصدای بلند ندا کرده و آن کلامه تامه را با تفصیل و شرایط آن که عبارت از مراتب توحید و حقایق و دقایق تقدیس و تمجید خداوند مجید و مقامات نبوت و مراتب ولایت و امامت باشد به عبارت اخیری عبارت از اسرار حقیقت و آداب طریقت و احکام شریعت باشد بلغات متعدده و السنه مختلفه بهمه اهل آنعالم و کافه بنی آدم ترجمه نموده بلسان فصیح و بلیغ تعلیم و تبلیغ فرمودند بطوریکه احدی نماند که آنصدا را نشنیده و آن ندا را نفهمیده باشد ولی بعضی از آنها اقرار کردند و بعضی انکار یعنی آنانکه بحسب صفای قابلیت به آن انوار طاهره شباهت داشتند و

در حین نزول از عالم امکان بساحت اکوان اطاعت ایشانرا در ضمیر خود مضمّن داشته بودند به آن ندا اجابت کرده و همه اینها را بکمال طوع و رغبت قبول کرده بلی گفتند پس سر تا پای وجود ایشان بنور ایمان منور و طینت و فطرت آنها بصورت انسانیت و استقامت مصور گشته و بر خود مقرر داشتند که اگر در دنیا ابدال دهر باقی باشند آنی از اطاعت اولیای خدا بیرون نرفته و ساعتی از اطاعت و عبادت حضرت احدیت غافل و ذاهل نبوده بهمه آداب طریقت و احکام شریعت عامل باشند .

واما آنانکه بجهت کدورت و کثافت قابلیت و غلبه جهت انیت و ماهیت بغض و کینه و عداوت آن بزرگواران را در سینه خود دفینه کرده و مستعد انکار و جهود بودند پس چون ظهور آن اور را در آن مرصه دیده و آن صدای جهور را در عالم ذر شنیدند بمفاد ام یحسدن الناس علی ما آتیهم الله من فضله از راه کبر و نخوت و غرور بظهور آن نور حسد برده و از فرط جهالت و ضلالت و بغض و کینه و عداوت که در سینه خود دفینه کرده بودند بمقام انکار و ولایت و نبوت و علیت و وساطت ایشان آمده لا گفته پس ظلمت این انکار و وجود ظاهر و باطن ایشانرا فرا گرفته طینت ایشان بظلمت کفر و نفاق مخمر گشته و بصورت منکر سه مصور آمده بر خود مقرر داشتند که در دار دنیا اگر متمکن باشند آن نور را اطفاء کرده همیشه با آنها بمقام منازعه و مقاتله آمده و بحکمی از احکام شریعت و آداب طریقت

عمل ننموده رایت خلاف حق نصب وحق خلافت راغصب کنند وهمچنین  
بوده و خواهد بود حالت اتباع واذناب ایشان با اتباع واصحاب ائمه  
اطیاب علمی مرالد هور .

رك است این آب شیرین آب شور

در خـلایق مـیرود تا نفخ صور

سؤال - آیا خداوند عالم کلب و خنزیر را در اول خلقت  
نـجس العین خلق کرده بود یا بعد از خلقت آنها کلبیت وخنزیریت را  
قبول کردند هکنذا سایر حیوانات مأ کول اللحم و غیر مأ کول اللحم  
بیان فرمایند .

جواب - بدانکه این مسئله با مسئله سابقه که در باب اول و  
ثانی سؤال شده بود یکی است ودرمیانہ فرق اندکی هائری فی خلق  
الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور و بدانکه این سه  
مسئله که سریست از اسرار قدر و مسئله ای هستند از مسائل جبر و اختیار  
و حکمت خلقت با این وضوح و دشاقت نه در کتابی مسطور است و نه  
در سؤال و جوابی مذکور .

سؤال - بعضی اشخاص را اعتقاد اینستکه خداوند عالم فیاض  
است و هیچوقت فیض او منقطع نمیشود و از فیضهای خداوند عالم  
ایجاد موجودات است و از این لازم می آید قدم عالم و قول بقدم عالم  
کفر است و زندقه جواب مسئله را بطریق واضح بیان فرمائید .

جواب - بدانکه خداوند عالم فیاض علمی الاطلاق است و از



لازم نمی آید قدم عالم بلکه ثابت میشود حدوث آن که در هر آن متجدد است و محتاج بممد و مجدد که عبارت باشد از صانع و موجد خود و این حادث است نه قدیم زیرا که قدیم آنرا میگویند که وجود او بسته بوجود دیگری و مسبوق بدیگری و از دیگری نباشد و الا حادث است نه قدیم خواه از برای او فی حد ذاته بدایتی و نهایتی باشد و خواه نباشد زیرا که در هر صورت منتهی خواهد شد بصنع صانع و موجد خود که او را لا من شیئی احداث و ایجاد کرده است پس او نسبت بصانع و موجد خود هم اول دارد و هم آخر زیرا که او محیط است و این محاط چنانچه نزد کل اهل شرایع و ملل مسلم است که بهشت و جهنم آخر ندارد و همچنین این قاعده نیز مسلم کل است که هر چیز بکه آخر ندارد اول ندارد پس بنا بر توهمی که شده است باید بهشت و جهنم هم قدیم باشند و حال آنکه هر دو حادث است و محدث آنها خدا است که محیط است باول و آخر آنها و هر دو را بفعل و مشیت خود لا من شیئی احداث و ایجاد کرده و با قطع نظر از احداث و ایجاد خداوند جواد عدم صرف و لیس محض هستند.

خلاصه این مسئله از جمله مسائل غامضه و مشکله است که مطرح است میان علما و حکما و نتوانسته اند جواب شافی و وافی از این مسئله بدهند مگر شیخ اجل اکرم امجد شیخنا و مولانا الاوحد ااموید الهسد الشیخ احمد بن زین الدین الاحسانی اعلی الله مقامه



که تفصیل آن در جوامع الکلم در ضمن رساله شیخ یعقوب بن حاج قاسم شیروانی مرقوم و مسطور است .

باری عجب است که در این خصوص از عالمی از علمای عراق عرب سؤال کرده بودند که از جمله ضروریات دین ما است که خدا قبل از همه چیز و بعد از همه چیز است و همچنین این هم از جمله بدیهیات عالم است که بهشت و جهنم آخر ندارد فکیف التوفیق پس آن عالم تحقیق بکار برده گفته بود که ما من عام الاوقد خص یعنی که خدا همه چیز محیط است مگر به بهشت و جهنم و حال آنکه بیچاره ندانسته و نفهمیده است که مآل و مرجع همه مخلوقات یا بهشت است یا جهنم و همه آنها آنجا مخلد هستند سرمدالابد پس از این قول لازم می آید که خدا بهیچ چیز محیط نباشد زیرا که چنانچه بهشت و جهنم آخر ندارد اهل آنجا هم آخر ندارند و از برای همه آنها حیات ابدی و بقای سرمدی هست که از برای آن نهایی نیست بالجمله چون این مقدمات را دانستی پس بدانکه از قول بعدم انقطاع فیض بهیچ وجه قدم عالم لازم نمی آید و این شبهه ایست که بعضی از زنادقه کرده و باینجهت بقدم عالم تاویل شده اند .

سؤال - در اخبار وارد است که خداوند عالم مخلوقات را خلق کرده با مشیت و مشیت را با چه خلق کرده و امام علیه السلام فرموده اند نحن مشیة الله یعنی این حدیث را بیان فرمائید .

جواب - بدانکه خداوند عالم منزّه و میرا واجل و ارفع و اعلیٰ است از اینکه باذات بحت بات خود مباشر ایجاد موجودات و خلقت این مخلوقات باشد زیرا که مباشرت از صفات حوادث و از افعال جسم و جسمانیاتست و خدا منزّه و مبراست از صفات حوادث بلکه خداوند جواد ایجاد کرده است همه موجودانرا بامشیت و مشیت عبارت از فعل خدا است و فعل او عین ذات او نیست چه اگر عین ذات خدا باشد لازم می آید که ذات او دایر بر مدار نفی و اثبات باشد زیرا که فعل را گاهی نفی میکنی از او و گاهی اثبات .

پس میگوئیم فعل و لم یفعل شاء ولم یشاء اراد ولم یرد .  
پس هر گاه فعل عین ذات باشد باید ذات منفی باشد بنفی فعل و ثابت باشد باثبات آن و ابن قول کفر است و زندقه و قائل بآن خارج از زمره مسلمین است .

پس از این مقدمه معاوم شد که مشیت و اراده خدا غیر ذات خدا است و چون دانستی که مشیت امریست حادث که خدا آنرا احداث و ایجاد کرده است پس بدانکه مشیت خدا عبارت از احداث و ایجاد او است موجودات را چنانچه امام (ع) فرموده اند :

الاراده من المخلوق الضمیر و ما یدوله بعد ذلك من الفعل و امامن الله ف'ارادته احداثه لا غیر ذلك لانه لا یروی ولا یهم ولا یکفر فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لاهمه و لا تنکر و لا کیف لذات كما انه بلا کیف بالجمله پس از این حدیث شریف معلوم و محقق شد که اراده و

مشیت خدا عبارت از احداث و ایجاد او است که همه چیز را خدا به آن موجود کرده است پس همچنین است خود احداث و ایجاد خداوند چو آنکه باید او را نیز که امر است مُحدث بخود او احداث و ایجاد فرماید زیرا که از برای احداث و ایجاد معانی متعدده نیست که هر يك را از آنها به آن دیگری ایجاد کند بلکه ایجاد و احداث و فعل و مشیت بهر عبارت که گوئی امر است و حدانی چنانچه فرموده اند و ما امرنا الا واحده کلامح بالبصر پس چون بگوئی که خدا ایجاد را نیز ایجاد کرده است معنی آن اینست که او را بخود او موجود کرده است .

خلاصه اینست معنی اینکه امام علیه السلام فرموده است :

خلق الله المشية بنفسها وخلق الاشياء بالمشية چنانچه صدوق در توحید خود همین حدیث را بهمین طور از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و در حدیث دیگر فرموده اند خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها یعنی خدا اشياء را با مشیت خلق کرده است و مشیت را به خود او پس او در اینصورت محتاج نیست بچیز دیگر که لازم آید دور و با تسلسل که هر دو باطلست چنانچه بعضی از قاصرین توهم کرده اند و آن نیست مگر از نفهمیدن این نکته و دقیقه که اکثر خلق به آن بر نخورده اند بلکه میتوان گفت که این معنی از غایت بداهت خفا بهم رسانده که اکثر علماء و حکما و ارباب معرفت به آن ملتفت نشده اند و الا اگر کسی در اینخصوص درست تأمل نماید میداند که

این معنی از ابده بدیهیات است و اصلا حاجت باقامه حجت و دلیل و برهان و تاویل ندارد. بالجمله چون اینرا دانستی که مشیت حادث است و خدا او را بخود او احداث و ایجاد کرده است پس بدانکه این مشیت باید در محلی باشد و محل آن ذات خدا نیست زیرا که ما ثابت کردیم که مشیت امریست حادث و حادث را بذات خدا راه نیست و خدا منزله است از اینکه محل حوادث باشد زیرا که بالبداهه محل حادث حادث است پس محل و مصدر آن باید مخلوقی باشد که آن مخلوق اول ما خلق الله و مفعول مطلق است که خلقت او مساوق باشد با خلقت مشیت یعنی نه قبل از او باشد و نه بعد از او بلکه بطور تساوی باشد مثل کسر و انکسار که در ظهور و تحقق میان آنها کمال تطابق و تساوق هست باین معنی که نه انکسار قبل از کسر متحقق است و نه کسر قبل از انکسار همچنین باید آن محل و مصدر کمال تطابق داشته باشد در عظم و کبر و لطافت و شرافت و وحدت و بساطت و وسعت قابلیت که نه چیزی از آن زیاده بر این باشد و نه چیزی از این زیاده بر آن و این نوع مخلوق نیست مگر حقیقت قدسه محمدیه که اول ما خلق الله و اشرف مخلوقات و اکمل موجودات و ابسط مافی الامکانست که قلب او عرش رحمن است که خداوند منان بصفه رحمانیت خود باو مستولی شده و او را مظهر نور ربوبیت خود قرار داده و فرموده است (ما وسعنی ارضی و لا اله الا ین و سعنی قلب عبدي المؤمن) و مراد از عبد، مؤمن در حقیقت سید کائنات و اشرف مخلوقات

جناب محمد مصطفی و امین او فی و اولاد اطهار اوست که قلب آنها را مظهر قدرت و محل مشیت و مصدر فعل و اراده خود قرار داده است چنانچه فرموده اند نحن مجال مشیة الله و ایضا در حدیث کامل حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه فرمودند بل قلوبنا اوعية مشیة الله خلاصه آن حقیقت مقدسه که عبارت از حقیقت چهارده معصوم علیهم الصلوٰة والسلام باشد در حقیقت محل مشیت و مصدر فعل خدا است که از آن محل صادر شده و بحقایق سایر خلائق متعلق میشود چنانچه در زیارت چهارم حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء میفرمایند ارادة الرب فی مقادیر امورہ تحبط الیکم ویصدر من یتکم المصادر عما فصل من احکام العباد و اما اینکه در بعض اخبار و آثار ائمه اطهار علیه السلام وارد است فرموده اند نحن مشیة الله و همچنین در حدیث طارق نیز فرموده اند الامام قدرة الله و مشیته پس معنی آن اینست که آن حقیقت مقدسه نور و ظهور کلی مشیت است و از برای مشیت ظهوری جز آن حقیقت نیست و ظهور شیئی عبارت از نور آن شیئی است چنانچه نور شمس عبارت از ظهور اوست در آفاق و ظهور او در آفاق عبارت از نور اوست و میبینی که همه جا بنور آفتاب اطلاق میشود چنانکه گفته اند:

آفتاب آمد دلیل آفتاب      گرد دلیلت باید از وی رخ متاب

یعنی نور آفتاب که عبارت از ظهور او است و به آن نیز آفتاب اطلاق میشود دلیل وجود آفتاب است پس همچنین است آن

حقیقت مقدسه محمدیه که محض نور و صرف ظهور است نسبت بمشیت الهیه و چون ظاهر در ظهور خود اظهار است از ظهور خود لهذا بآن حقیقت نیز مشیت اطلاق میشود زیرا که در آن حقیقت غیر از مشیت و اراده خداوندی چیز دیگر ظاهر نیست بلکه خودی خود را در جنب اراده و مشیت او فانی کرده سر تا پا نور و ظهور اراده خدا شده است لایری فیها نور الانور لک ولا یسمع فیها صوت الا صوتک و الا حانا و کلا که ذات و حقیقت ایشان عین ذات و حقیقت مشیت باشد زیرا که از آن لازم می آید مذهب ضرار که امام علیه السلام آنرا نفی کرده و بسلیمان مروزی فرمودند هذا الذی عیبت، و ه علی ضرار و قاتم ان المشیه تکج و تشرب لو تأکل و تنام و هر گاه بگوئی که در اینصورت لازم می آید اشرف مخلوقات و اول ما خلق الله مشیت باشد نه حقیقت محمدیه در جواب میگوئیم بلی در بادی رأی چنین است ولی در واقع و نفس الامر اگر بنظر حقیقت بنگری چنین نیست زیرا که از برای آن حقیقت مقدسه سه مقام است یکی مقام بیان است و یکی مقام معانی است و یکی مقام ابواب.

اما مقام بیان: پس آن حقیقت در آن مقام اسم فاعل و ظهور فعلی حق است که بجز حق آنجا چیزی ظاهر نیست پس در این مقام آن حقیقت بالاتر از مقام فعل و مشیت است و اما مقام معانی پس حقیقت در آن مقام اسم فعل و مصدر و مظهر فعل است که مبدء اشتقاق اسم فاعل و اسم مفعول است پس آن حقیقت در این مقام طبق مشیت است

یعنی خلقت آن حقیقت با خلقت مشیت مساوق است و کمال تطابق و تساوق با هم دارند .

پس در اینصورت میان آنها بهیچوجه تقدم و تأخر متصور نیست تا بگوئیم مشیت مقدم است و حقیقت مؤخر .

وامام مقام ابواب: پس آنحقیقت در اینمقام اسم مفعول و اثر فعل حق و امر مفعولی است پس آن حقیقت در اینمقام بااین ترازمقام مشیت است ولی باوجود این باز در اینمقام آن حقیقت اول ما خلق الله است زیرا که در اینمقام مشیت بمنزله کتابت است که فعل کاتب است و حقیقت بمنزله مکتوب است که مقصود و مطلوب کاتب است چنانچه در کتاب خدا که در ابتدا بسم الله کتابت شده است هر گاه کسی از تو پرسد که اول مکتوب در کتاب خدا چیست میگوئیم بسم الله نه میگوئیم اول مکتوب کتابت است و حال آنکه هر چه آنجا مکتوب و مسطور است با کتابت مرقوم و مستور شده است و از برای مکتوب بدون کتابت که فعل کاتب است تحقق ظهور نیست بلکه با او قایم است قیام صدور .

پس در اینصورت باز آن حقیقت که اسم الله اعظم است در کتابت تکوین اول ما خلق الله است زیرا که اول چیزیکه در کتاب تکوین مکتوب و مسطور است آن حقیقت است و محبوب و مطلوب خدا همه اوست پس او اول ما خلق الله و اشرف مخلوقات است که خدا او را بفعل و مشیت خود آفریده و بدون فعل و مشیت از برای او تقوم و تحقق نیست یعنی آن حقیقت قایم است با مشیت بقیام صدور و مشیت

هم قایم است با آن حقیقت بقیام ظهور چنانچه شاعر در چنین مقام گفته و در سفته

ظهور تو بمن است و وجود من از تو

فلمست نظهر لولای لم اکن لولاک

سؤال - امام علیه السلام حاضر است و ناظر و محرم معنی اینرا بیان فرمائید بعبارت اوضح که عوام و خواص مستفیض باشند جواب - بدانکه امام علیه السلام دو مقام دارد یکی مقام ولایت و علت است و یکی مقام امامت و تطهیرت بعبارة آخری یکی مقام نورانیت است و یکی مقام بشریت و از برای هر يك از این دو مقام حکمی مترتب است .

اما مقام ولایت و نورانیت: پس امام علیه السلام در آن مرتبه و مقام سلطنت و استیلا دارد ب همه ما سوی و محیط است ب همه عوالم امکان و مراتب اکوان و مدبر است در همه عوالم غیب و شهادت و دنیا و آخرت و جایی نیست که از او خالی باشد بلکه او در مقام نورانیت همه جا را پر کرده و در همه مجالی و مرا یا ظاهر است یعنی بطور علیت و قیومیت و آنی از برای او غفلت نیست . خواب و بیداری و حضور و غیبت از برای او تفاوت ندارد بلکه او در هر حالت همه جا حاضر است و برای احوال رعایای خود ناظر زیرا که اگر آنی التفات و توجه خود را قطع فرماید همه اجزای عالم از هم خواهند پاشید و بالمره بصیرت و نور و ادراک و شعور



از همه ذرات موجودات برداشته خواهد شد .

باندك التفاتی زنده دارد آفرینش را .

اگر نازی کند از هم فروریزند قلبها

و باین معنی شاهد صدق و دلیل واضح توقیع منیع حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است که بعالم جلیل و نبیل سدید شیخ مفید علیه الرحمه خطاب کرده و فرموده اند نحن وان کفنا ثاوین به کانا الذائی من مساکن الظالمین حسب الذی ارانا الله تعالی لنا و لایشیهتنا المؤمنین فی ذالک ما دامت دولته الدنیا للفاقیین فانا نجیط عاما بانباکم ولا یغرب عنا شیئی من اخبارکم تا میفرماید کانهم لایعامون انا غیر مهمملین لمرءاتکم و لانا سین لذکرکم و لولا ذلک لنزل بکم اللواء و اصطلهتکم الاعداء پس این فقرات صریح است در اینکه ایشان آنی غفلت از حال رعیت خود ندارند و ایشان محیط هستند به همه ذرات موجودات و همه جا حاضر اند و بر احوال رعایای خود ناظر چنانچه در هیچ جا طفل از مادر متولد نمیشود مگر اینکه امام علیه السلام همان لحظه آنجا حاضر و هیچکس از دنیا نمیرد مگر اینکه همان ساعت امام علیه السلام در بالای سر او نشسته و آن میت او را برأی العین می بیند . و این معنی از ضروریات مذهب شیعه اثنی عشریه است و سنی و شیعه در این خصوص متفقند و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام متواتر است و اشعار جناب ولایت مآب به حارث همدانی معروف چنانچه معتبرین و ثقات روای نقل کرده اند که روزی حارث بن اعور همدانی

در خدمت حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه بود عرض کرد یا امیر المؤمنین من شما را دوست میدارم اما از دو حالت از حالات خود می ترسم یکی وقت نزاع است و یکی حالت مرور بصراط پس آنحضرت فرمودند: یا حارث هیچکس نیست از دوستان و دشمنان من مگر اینکه او مرا در این دو حالت می بیند و من او را می بینم او مرا میشناسد و من او را میشناسم بعد از آن این ابیات را انشاد فرمودند .

یا حارهمدان من بمت یرنی	من مؤمن او منافق قبلا
یرفنی طرفه و اعرفه	بنعته و اسمه و ما فعلا
وانت عند الصراط معترضی	فلاتخف عثرة ولا زللا
اقول للنار لاتقریبه ان له	حبلاً بحبل الوصی متصلا
اسقیك من بارد علی ظمأ	تختاله فی الحلاوة العسلا
هذا لنا شیعة و شیعتنا	اعطانی الله فیهم الاملا

و همچنین سائر اخبار و روایات ائمه اطهار علیهم السلام در اینخصوص که نقل آنها موجب تطویل است و مختصر کتابیست مختصر که حسن بن سلیمان حلی مخصوصاً در اینباب جمع کرده است در کس بخواهد آنها رجوع کند و هکذا در خصوص حضور ایشان در حین تولد اطفال و دیدن آنها امام علیه السلام را مادامیکه زبان باز نکرده اخبار متعدده وارد است از جمله روایاتیست که صدوق علیه الرحمه از مفضل بن عمر نقل کرده است که او میگوید سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص اطفال که بدون عجب میخندند

و بدون الم میگریزند سبب چیست فرمودند یا مفضل هیچ طفل نیست در مشرق و مغرب عالم مگر اینکه او امام علیه السلام را می بیند و با او نجوی میکند پس گریه او بسبب غیبت شخص امام علیه السلام است و خنده او وقتیست که او را می بیند پس اینحالت با او هست تا وقتیکه زبان باز کند و چون زبان باز کرد این باب مسدود شده و پرده نسیان بقلب او کشیده میشود که آن حالت را فراموش می کند خلاصه از این قبیل اخبار و آثار که از حد تو اتر گذشته است معلوم میشود که جناب ولایت مآب و سایر ائمه اطیب علیهم صلوات الله الملك الوهاب در همه اعصار در جمیع اقطار و امصار حاضرند و احاطه دارند بجه جای عالم زیرا که در هر آن و هر ساعت در هر قطری از اقطار هزاران هزار نفر از دنیا می رود و هزاران هزار نفر دنیا می آید و بسا در آن واحد یکی در مغرب می میرد و یکی در مشرق . یکی در جنوبست و یکی در شمال . یکی در هند است و یکی در سند . یکی در چین است و یکی در ما چین و همچنین است حال اطفال در مشرق و مغرب عالم پس او باید همه جا حاضر باشد تا او را همه ببینند و هکذا او باید از احوال همه خبردار باشد و همه جا را بیک نظر به بیند و هیچ جا و هیچکس از نظر او غایب نباشد تا اینکه بداند که آنروز و آنساعت که دنیا آمد و که از دنیا رفت تا اینکه همانروز بالای سر آن مرده و یا در نزد آن طفل حاضر باشد و باحوال او ناظر . و البته باید چنین باشد زیرا که او ولی کل و مدبر عالم و واسطه فیض و باب الله اعظم است و اوست عین الله الناظره در میان همه امم و بد بواسطه او

در افاضه فیوضات و نعم . چگونه غایب میشود چیزی از نظر خدا و چگونه غافل میشود ولی امر از احوال رعایا . چنانچه عمر بن خطاب مکرر باین معنی اقرار کرده و گفته است ان الله عیوننا ان علیاً من عیون الله فی الارض و ایضا در کتب معتبره بتوانر نقل کرده اند که شخصی سرشکسته آمد نزد عمر بن خطاب از جناب ولایت مآب شکایت کرد و گفت من در دور کعبه طواف میکردم و علی پیش روی من مشغول طواف بود برگشت مرا چنان زد که سر من شکست عمر از آن حضرت پرسید که چرا این مرد را بیگناه زده ای آنحضرت فرمود دیدم در حرم خدا به حریم خدا نظر میکنند یعنی بنامحرم نگاه میکنند آن شخص گفت او پیش روی من بود از کجا مرا دید پس عمر گفت اذهب لقد وقعت علیک عین من عیون الله و حجاب من حجب الله تلك ید الله الیه منی یضعها حیث یشاء و همچنین خود جناب ولایت مآب در حدیث طارق بن شهاب در وصف امام فرموده اند:

یا طارق الامام کلمة الله و وجهه الله و نور الله و حجاب الله و آية الله یختار الله فیہ ما یشاء و یوحب له بذلك الطاعة و ولاء علی جمیع خلقه فی سمواته و ارضه اخذ له بذلك لعهد علی جمیع خلقه تا اینکه میفرماید و ینصب له عمود من نور من الارض الی السماء یری فیہ اعمال العباد و یعلم الضمائر و یطلع علی الغیب و یعطى الناصر علی الاطلاق و یری ما بین المشرق و المغرب و لا یخفی علیه شیئی من عالم المکرت و یعطى منطق الطیر عند ولادته فهذا الذی یختاره الله بو حیه و یرتضیه لغیبه و یؤیده بکلمته و یلقنه حکمته و یجعل

قلبه مكان مشية، وينادى له بالسلطنة، ويدعن له بالامرة و يحكم له بالطاعة و همچنين باز در مدين حديث مي فرمايد و السموات و الارض عند الامام كيده من راحته يعرف ظاهرها من باطنها و يعلم برها من فاجرها و رطبها و يابسها لان الله عالم نبيه عالم ما كان و ما يكون و ورث ذلك السر المصون الاولياء المنتجبون و من انكر ذلك فعليه لعنة الله و لعنة الاعداء و بعد از چند قمره باز مي فرمايد و كيف يفرض الله على عباده طاعة من يحجب عنه ملكوت السموات و الارض تا آخر حديث كه طولانيست ما بعضى از فقرات آنرا كه محل شاهد بود ذكر كرديم .

و همچنين خطبة البيان و خطبة افتخار و خطبة طننجيه و ساير خطب كه، شجونيست از اين قبيل فقرات از جمله در خطبة البيان مي فرمايد انا الذي اعلم ما يحدث آناً بعد آناً و ساعة بعد ساعة انا الذي اعلم خطرات القلوب و لمح العيون و ما تخفى الصدور انا الذي ارى اعمال العباد لا يغرب عنى شيئى لافى الارض و لافى السماء انا مصباح الهدى انا مشكوة فيها نور المصطفى انا خازن السموات و خازن الارضين انا قائم بالقسط انا عالم بتغير الزمان و حدثانه ان الذي اعلم عدد الرمل و وزنها و خفتها و مقدار الجبال و وزنها و عدد قطرات الامطار باز مي فرمايد انا الذي اعلم ما يحدث بالليل و النهار امرآ بعد امر و شيئاً بعد شيئى الى يوم القيمة انا الذي عندى اثنان و سبعون اسماً من اسداء الله العظام انا الذي ارى اعمال الخلائق فى مشارق الارض و مغابها و لا يخفى على منهم شيئى و در خطبة طننجيه فرموده اند فوالذي فلق الحبة و برء النسمة و تفرد

بالعظامه و الجبروت لقد سخرت لى اثيرياح و الهوام و الطيور و  
 عرضت على الدنيا فاعرضت عنها فاكتبت الدنيا لوجهها فحتى متى  
 يلحق بى اللاحق لقد علمت ما فوق الفردوس الاعلى و ما تحت السابعة  
 السفلى و ما فى السموات العلى و ما بينهما و ما تحت الترى كل ذلك  
 علم احاطه لا علم اخبار اقسام رب العرش العظيم لو شئت اخبرت  
 بآياتكم و اسلافكم اين كانوا و ممن كانوا و ابن هم آلان و ما صاروا اليه  
 و از جمله روايتيست كه در تأويل الايات از شيخ ابوالقاسم جعفر بن  
 قولويه باسناد خود از عبدالله بن بكير از حضرت امام جعفر صادق  
 عليه السلام در حديث طولانى نقل کرده است كه آنحضرت فرمود :

يا بن بكير ان قلوبنا غير قلوب الناس انما مصفون مصفون نرى ما لا يرى الناس  
 و نسمع ما لا يسمعون تا ميگويد پس عرض كردم جعلت فداك آيا  
 امام مى بينند ما بين مشرق و مغرب را پس آنحضرت فرمود يا بن بكير  
 چگونه حجت ميشود امام ما بين قطرانها را و نمى بينند آنها را و حكم  
 نميكنند در ميان آنها چگونه حجت ميشود امام بطايفه ئى كه آنها از  
 نظر او غائب باشند بطوريكه قادر نباشند بر آنها و آنها قادر نباشند  
 بر او و چگونه ادا كننده ميشود از جانب خدا و شاهد ميباشد بخلق  
 و حال آنكه او نمى بيند آنها را تا آخر حديث . و ايضا در بصائر از  
 ابى حمزه نقل کرده است كه ميگويد شنيدم از ابى جعفر عليه السلام  
 كه ميفرمايد لا والله عالم جاهل نميشود ابدا و همچنين نميشود اينكه  
 عالم باشد بچيزى و جاهل باشد بچيزى پس فرمودند خداوند عالم  
 اجل و اعظم و اكرم است از اينكه واجب كند طاعت شخصى را كه

محبوب کرده باشد علم آسمان و زمین خود را از او بعد از آن فرمودند نه والله هرگز محبوب نمیکند و از جمله در عین الحیوة با سائید معتبره از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند تمام دنیا و ما فیها در دست امام علیه السلام مانند جوزیست در دست شما که هیچ چیز از آن بر او مخفی نیست و هر نوع تصرف در او میخواهد میکند و ایضا در کافی با سند خود از ضربس کبابی نقل کرده که گفت از ابی جعفر علیه السلام شنیدم وقتی که جمعی از اصحاب خدمت آنجناب بودند فرمود تعجب میکنم از قومی که ما را دوست میدارند و ما را امام میدانند و وصف میکنند ما را باینکه طاعت ما فرض و واجب است بر اینها مثل طاعت رسول خدا بعد از آن کسر میکنند حجت خود را و خصمی میکنند با جان خود بجهت ضعف قلبی که دارند نقض میکنند حق ما را و عیب میگیرند اینرا از برای کسانی که عطا کرده است خدا باو برهان حق معرفت ما را و تسلیم بامر ما آیا شما چنین میدانید که خداوند تبارک و تعالی فرض میکند طاعت اولیای خود را بر بندگان خود بعد از آن مخفی میدارد از آنها خبر- های آسمان و زمین را و قطع میکند از آنها مواد علم را و خصوص چیزهایی که وارد میشود بر آنها از چیزهایی که قوام دین ایشان منوط است به آن تا آخر حدیث که طولانیست و محل شاهد فقرا نیست که ذکر شد.

خلاصه قطع نظر از اخبار متواتره که از عترت طاهره در این

باب وارد شده است در آیات کثیره نیز تصریح باین معنی شده است از جمله در کافی باسناد خود از برید عجللی نقل میکنند که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از قول خدا که فرموده است «و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس يكون الرسول عليكم شهيدا» فرمود ما ائیم امة وسط و ما ائیم شهدای خدا بر خلق و حجت او در روی زمین . و مثل این روایت روایتیست که در شواهد تنزیل از سلمة بن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمودند ما را قصد کرده است خدا در قول خود که فرموده است «لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول شهيدا عليكم» پس رسول الله شاهد است بر ما و ما شهدای خدا هستیم بخلق او و حجت او هستیم در ارض او و بدیهیست شاهد بکسی میگویند که چیز را برای العین مشاهده کرده به بیند بعد از آن شهادت بدهد چنانچه در زیارت جامعه کبیره نیز فرموده اند «و شهداء علی خلقه و اعلاماً لعباده و مناراً فی بلاده» و از جمله آیات قرآنی که شاهد مدعا است قول خدای تعالی است که فرموده اند «و کلشیتی احصیناه فی امام مبین» چنانچه از ابن عباس نقل شده است که گفت وقتیکه این آیه نازل شد ابی بکر و عمر عرض کردند یا رسول الله امام مبین توریة است فرموده عرض کردند انجیل است فرموده عرض کردند زبور است فرموده . عرض کردند قرآن است فرموده .



پس در آن اثنا امیرالمؤمنین علیه السلام وارت شد فرمودند اینست امام مبین و اینست آنکسیکه احصا کرده است در او علم همه چیز را و از جمله قول خدا است که فرموده اند «و رحمتی و رحمت کاشیئی» چنانچه در تأویل الایات باسناد خود از «ابی جعفر علیه السلام» روایت کرده است که فرمودند «الامام الرحمة الواسعة التي وسعت کاشیئی» و همچنین است قول خدا که فرموده است «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو و يعلم ما في البر والبحر و ما تسقط من ورقة الا يعلمها و لا حبة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين» چنانچه در مصباح الانوار شیخ طوسی علیه الرحمه مفضل نقل کرده است که «حضرت صادق آل محمد» در باب معرفت امام علیه السلام به مفضل فرمود:

«يا مفضل هل عرفت محمد و عليا و فاطمة و الحسن و الحسين صلي الله عليهم و علي اولادهم اجمعين كنه معرفتهم قلت يا سيدي وما كنه معرفتهم قال يا مفضل من عرفهم كنه معرفتهم كانه مؤمن في السنام الاعلى قال قلت عرفني ذلك يا سيدي قال يا مفضل تعلم انهم علموا ما خلق الله عز و جل و ذرء و برء و انهم كلمة التقوى و خزان السموات و الارضين و الجبال و الرمال و البحار و عرفوا كم في السماء نجوم و ملك و وزن الجبال و كيال البحار و انهارها و عيونها و ما تسقط من ورقة الا علموها و لا حبة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين و هو في علمهم و قد علموا

ذلك فقلت يا سيدى قد علمت ما قررت وآمنت قال نعم يا مفضل نعم  
يا مكرم نعم يا محبور نعم يا طيب طيب و طابت لك الجنة و لكل  
مؤمن بها ،

و از جمله قول خدای تعالی است که فرموده اند « وقل اعملوا  
فسیری الله عملکم ورسوله و المؤمنون ، چنانچه در منتخب از  
حضرت امام رضا علیه السلام ، نقل شده است که فرموده اند :  
« ان لنا مع کل ولی اعینا نظره لان شبه اعین الناس فیها نور من نور الله  
و حکمة من حکمة الله لیس للشیطان منها نصیب البعید منها قریب و ان لنا مع  
کل ولی قلوباً و اعیه و السنأ ناطقة و آذاناً سامعه و الله لا یتخفی علینا  
شیئی من اعمالکم و لا من اقوالکم و لا من افعالکم بدلیل قواہ تعالی  
« وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله و المؤمنون ، و نحن المؤمنون  
و لو لم تکن كذلك لما كان لنا فضل علی سائر الناس ، خلاصه کتب اخبار  
و آثار مشحون است از ابن قبیل آیات بینات و اخبار و روایات که همه  
صریح است در اینکه ائمه اطهار علیهم السلام علم و احاطه دارند ب همه  
ذرات موجودات و حاضرند در همه اقطار و امصار و ناظر اند باعمال و  
افعال عامه رعایا و کافه برایا و چیزی از نظر ایشان غایب نیست و  
این خکم مرتبه و مقام ولایت و نورانیت ایشان است . پس ایشان  
اگرچه بحکم بشریت در یک مکان هستند اما بحکم نورانیت  
در هر مکان هستند و همه جا حاضرند و بر احوال رعایای خود

ناظر (۱) و اما محرمیت ایشان پس این نیز حکم مقام ولایت و نورانیت ایشان است زیرا که ایشان در آن مقام مالک ملک و ملکوت و سید و مولای همه اهل عالم جبروت و ناسوت هستند یعنی همه رجال و نساء

(۱) در فرمایش هر حرم حجة الاسلام که امام علیه السلام در مقام نورانیت احاطه بر علوم و عوالم دارد و با اولویت و مالکیت برای او مسام است و الا در مقام ظاهر و بشریت احاطه و مالکیت ندارد خالی از ابهام نیست . صحیح است امام مراتبی دارد و هر مرتبه می رانثر و اقتضائی است اما مقام ظاهری او جامع همه مقامات بالاتر است از معانی و بیان . و امامت و غیره و همین امام ظاهری با همین حال دارای مقام نورانیت است نه اینکه نورانیت در محل دیگر اقامت دارد و این امام ظاهر فعلا از آن مقام خالی است چنانکه برخی از آقبانی که خودشان را باین مقامات منتسب ساخته اند آشکارا مینویسند که این امام ظاهر بدون تفاوت مانند یک نفر بشر است و عالم و محیط نیست و این محض اشتباه است بلکه همین ظاهر جامع همه مقامات نورانیت و عوالم بالاتر میباشد . چنانکه حضرت امام المتقین علیه السلام میفرماید ظاهری امامه و باطنی غیب منیع لایدرک ، در صورتیکه امامت همان منبع کمال و مظهر صفات جلال و جمال حضرت ذوالجلال و مرکز عصمت و محل خلافت الهیه است و موصوم و خلیفة الله جامع همه آن کمالات است . چنانکه جسم و جسد انسان جامع همه مقامات انسانیت میباشد از فؤاد و عقل و روح و نفس و طبیعت و ماده و مثال . خوردن و آشامیدن و خواب و نکاح را با این جسم و جسد انجام میدهند اما تعقل و تخیل و فهم و فراست و درک کلیات را با آن مقامات بالاتر و در عین حال بدن ظاهری جامع همه آنهاست نه اینکه هر یک از آنها را مرکزی دیگر است و بدن از آنها خالی است .

مثال دیگر روشن تر عرض کنم فقیه و مجتهد جامع شرایط بدون اشکال

عبید و اماء و غلام و کنیز ایشان و عبدزق آنها هستند چنانچه در فقره دعای اذن دخول بحرم محترم و روضه مطهره ایشان وارد است و هر کس بحرم محترم ایشان داخل میشود از عرب و عجم و ترک و تاجیک و عالم و جاهل و بزرگ و کوچک این دعا را میخواند و میگوید و مولای عبدک و ابن عبدک و ابن امتک المقر بالرق والتارک للخلاف علیکم پس از این فقرات معلوم است که همه مردم عبدزق هستند نسبت بایشان و کل اهل عالم از مرد و زن غلام و کنیز ایشانند زیرا که اگر نه چنین باشد ائمه اطهار علیهم السلام به شیعیان خود امر نمی کنند که بیایند در در خانه ایشان بایستند و باینطور اذن دخول بخواهند و باین کلمات تکلم نمایند و باین معنی اقرار و اعتراف کنند و یا اینها را از بابت

نسبت بمجانبین نوعی از ولایت دارد و راجع بحقوق آل محمد علیهم السلام میتواند تصرفاتی فرماید البته این تصرف بعلت همان فقاهت و اجتهاد او است اما در عین حال همین شخص مجتهد و فقیه که صورتاً شبیه سایر عوام و رعیت است دارای همان مزایا است یعنی صاحب ولایت و مالک و متصرف است . دیگر معنائی ندارد بگوئیم این شخص در مقام فقاهت و اجتهاد صاحب ولایت است اما در مقام ظاهر مانند دیگران است و انفصالی میان دو مقام قائل شویم همچنین میان مقامات امام علیه السلام انفصالی نیست و همین امام شخصی ظاهری دارای همه مقامات و مزایا میباشد . و همین پیغمبر ظاهری مرئی است دارای اولویت و تصرف که ( النبی اولی بالؤمنین من انفسهم ) و همین امام ظاهری مرئی با همین بشریت از همه ارجاس پاک و پاکیزه است که ( انما یرید الله لیتذیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً ) و السلام علی من اتبع الهدی

الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی

تعارف که در میان مردم متعارف است بگویند چنانچه بعضی به بعضی میکوبند من نوکر شما هستم من بنده زر خرید شما هستم و حال آنکه نه نوکر است و نه زر خرید دروغ میکوبد و ریشخند میکند و هر دو میداند که دروغ و ریشخند است و یا تملق و اینها هیچیک لایق شان امام علیه السلام نیست و هرگز شیعیان خود را بچنین چیز امر نمی کنند پس معلوم است اینکه من عبدرق شما هستم حق و صدق و مراد ایشان حقیقت است و مردم حقیقه عبدرق ایشان هستند.

خلاصه چون این معنی معلوم شد و دانستی که ایشان در مقام نورانیت و ولایت چشم بینای خداوند عالم وسید و مولای همه بنی آدمند و همه نسبت بایشان عبدرق هستند پس باید ایشان در این مرتبه و مقام بهمه محرم باشند زیرا که از چشم بینای خدا چیزی پوشیده و پنهان نیست و سید و مولا بلام و کنیز نامحرم نه . و اگر فرضا این مرتبه و مقام را هم نداشته باشند اقل مقام عصمت کبری از برای ایشان هست پس مقتضای آن نیز همین است که ایشان بهمه زنان بنی آدم محرم باشند مثل ملائکه و اطفال و مردمان غیر اولی الاربعه زیرا که از برای ایشان بهیچ وجه نظر خیانت و ربه مقصود نیست . و اما مقام امامت و بشریت پس آن مقام حکم مشارکت است با سایر بشر اگرچه در این مرتبه و مقام نیز قادر و مقتدرند بهر نوع تصرف و بهر قسم تدبیر در ملک خداوند قدیر یعنی هر گاه بخواهند زن را مرد کنند و مرد رازن و عراق را شام بکنند و شام را عراق آسمان را زمین

کنند و زمین را آسمان و همچنین هر گاه بخواهند خرق کنند زمین و آسمان  
 و صعود کنند با آسمان او مشرق و مغرب عالم را در یک طرفه العین طبعی  
 نمایند پس همه اینها قدرت دارند ولی اینها را وقتی میکنند که بمقام  
 مقام حاجت باشد یعنی از برای اظهار معجزه و کرامت بجهت بصیرت  
 اهل هدایت و اتعلم حاجت بر اهل ضلالت و غوایت و اما در سایر اوقات  
 پس ایشان مثل سایر مردم میخورند و میفروشند و نکاح میکنند و مریض  
 میشوند ضعیف میشوند مغلوب میشوند اما باختیار آنه ایشانکه در تحت  
 حکم اینها مغلوب و مقهور و بی اختیار باشند بلکه هر وقت هر طور  
 که مصلحت باشد بآنطور رفتار می کنند زیرا که عجز و قدرت و ضعف  
 و قوت هر دو در اختیار خود ایشانست و همچنین است مرض و صحت  
 و عزت و ذلت و قهر و غلبه و مظلومیت که در عین ذلت کمال عزت از  
 برای آنها هست و در شدت ضعف منتهای قدرت از برای ایشان حاصل  
 خلاصه ایشان با وجود اینها مکلف و مامورند باینکه در مقام بشریت  
 اظهار مشارکت با سایر بشر بفرمایند و با آنها رفتار نمایند و در مقام  
 امامت هر تکلیفی که از برای مردم میآورند و بیان میفرمایند اول  
 خودشان بآن عامل باشند و از جمله تکالیف الهیه عقد و نکاح و احکام  
 مزاجیه است پس ایشان در مقام امامت که حجت خدا و مقتضای  
 الطاعه هستند همه ماسوی و قول و فعل ایشان حجت است باید بآن  
 چیزها که قولا امر میفرمایند فعلا هم آنها را بعمل بیاورند تا اینکه  
 سایرین هم بایشان اتأسی کرده و بائمه خود پیروی کنند و اگر ایشان

به حکم مقام ولایت مطلقه رفتار نموده غیر این بکنند بسا مردم بضلالت  
 عیناقتند پس از برای ایشان با وجود مقام ولایت کلیه کبری که همه  
 مردم نسبت بایشان عیب و اماء هستند لازم است که در مقام امامت  
 و حجیت اظهار مشارکت با سایر بشر نموده نکاح کنند و از مردم  
 دختر بگیرند و بآنها دختر بدهند و هر زن اجنبیه را که میخواهند  
 بگیرند عقد نکاح جاری فرمایند مثل فعل الکفء که هم سنخ هستند  
 و مشارکت و مماثلت با یکدیگر دارند چنانچه جناب تولا یتما آب  
 صلوات الله علیه در مکتوب خود بمعاویه نوشته و فرموده اند لولا  
 ما نهی الله عنه من تزکیة المرء نفسه لاکثر ذاکر فضائل جهة يعرفها  
 یا قلوب المؤمنین ولای یجها اذان السامعین فدع عنک من املت به الرمية  
 فاننا صنایع ربنا والخلق بعد صنایع لنا لم تمنعنا قدیم عزنا ولا عادی  
 طولنا ان خلطنا کم بانفسنا فنکفنا واتکفنا فعل الکفء ولستم هناك  
 بخلاصه مقصود این طول بتفصیل وبسط و تطویل همین است که ائمه  
 اظهار علیهم السلام اگر چه دارای هر دو مقام هستند و در مقام ولایت  
 کلیه کبری بیه محرمند بآنها چون ایشان هادی خلق و واهنملی ایشان  
 هستند لهذا باید ایشان در میان مردم به حکم مقام دوم و مشارکت با  
 سایر بشر رفتار نمایند و حکم مقام اول را جاری نفرمایند زیرا که  
 اولاً اکثر مردم متحمل این احکام نمیشوند چنانچه گاهی از احکام  
 آن مقام که اظهار میفرمودند مردم وحشت میکردند از جمله حکم  
 زهبة زنها بون نفس خودشان را بجناب و مماثلت مآب بدون عقد و نکاح و

بدون قرار مهر و صداق و حرمت زنه‌ای آنحضرت بعد از رحلت او از دار دنیا بدیگران و بودن اختیار طلاق آنها در دست جناب ولایت مآب و حرمت زنی که جناب رسالت مآب باو میل کند بشوهر خودش که همه اینها از احکام مقام ولایت کلیه کبری است که آنحضرت گاهی از آن احکام فعلاً بروز میدادند تا اینکه مردم بدانند که ایشان دارای این مرتبه و مقام هستند و همچنین ببعضی از خواص هیعبیان خودشان نیز از احکام این مرتبه و مقام اظهار میفرمودند چنانچه عمر بن یزید روایت میکند و قال رایت مسمعا بالمدينة وقد کان حمل الی ابی عبدالله علیه السلام تلك السنه مالا فرده ابو عبدالله علیه السلام فقلت له لم رد عليك ابو عبدالله علیه السلام قال فقال لی انی قلت له حین حملت الیه المال انی کنت دلیت البحرین الفوص فاصبت اربعمائة الف درهم وقد جئت لك بخمسةا ثمانین الف درهم و کرهت ان احبسها عنک و ان اعرض لها وهی حقت الذی جعله الله تبارک و تعالی فی اموالنا فقال او مالنا من الارض وما اخرج الله منها الا الخمس یا ابا سيار ان الارض کلها لنا فما اخرج الله منها من شیئی فهو لنا فقلت له وانا احمل الیک المال کله فقال یا ابا سيار قد طیبناه لك و احملناک منه فضم الیه مالک و کلما فی یدى شیعتنا من الارض فهم فیہ محللون حتی یقوم قائمنا فیحبیبهم ما کان فی ایدیهم و یتروک الارض فی ایدیهم و اما ما کان فی یدى غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا فیأخذ الارض من ایدیهم و یخرجهم



صغره . قال عمر بن یزید فقال لی ابو سيار ما اری احدنا من اصحاب الضیاع ولا ممن یلی الاعمال یا کل حلالا غیرى الا من طیبوا له ذلك : و همچنین ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند و قال قلت له اما علی الامام زکوة فقال اضللت یا ابا محمد اما علمت ان الدنيا والاخره للامام یضعها حیث یشاء و یدفعها الی من یشاء جایز ذلك له من الله . ان الامام یا ابا محمد لا یتب لیله ابدًا والله فی عنقه حق یسئل عنه ، خلاصه مقصود اینست که با وجود اینها مادامیکه دولت دنیا با فاسقین است و دولت حق ظهور نکرده است ائمه اطهار علیهم السلام مامور نیستند که در میان مردم بحکم باطن رفتار کنند و احکام مقام ولایت کلیه کبری را کلیه جاری فرمایند زیرا که مردم طاقت تحمل ندارند لهذا حکم ثانوی را که حکم مشارکت است با سایر بشر جاری فرموده و از برای خودشان زندهای اجنبیه را حرام کرده اند چنانچه از برای سایرین حرام کرده اند . و ثانیاً اگر فرضاً ایشان احکام آن مرتبه و مقام را جاری میفرمودند مردم بضلالت میافتادند زیرا که چنانچه قول ایشان حجت است فعل ایشان نیز حجت است پس هر گاه ایشان بدون عقد و نکاح زن میگرفتند مردم چنین خیال میکردند که در شریعت اینهم جایز است زیرا که اگر جایز نمیشد امام علیه السلام به آن عمل نمیکرد و همچنین هر گاه ایشان در مال کسی بیاذن و اجازه صاحبش تصرف میکردند و طعام کسی را بی اذن صاحبش میخوردند و آب کسی را

بی اذن او می آشامیدند سایر مردم هم اینطور میکردند و مینگفتند فعل ایشان از برای ما حجت است چنانکه جناب ولایت مآب صلوات الله علیه و قتیکه بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن جناب غسل داد بعد از فراغت از غسل رو بنفش مطهر آنحضرت نموده عرض کرد « شهادت میدهم بر اینکه توطیب و طهارتی در باطن و ظاهر در حال حیات و ممات بحق آنخداست که جانم در قبضه قدرت اوست هر گاه نمیترسیدم از اینکه میان امت تو سات باشد اینکه اموات خودشانرا غسل ندهند هر آینه بتو غسل نمیدادم زیرا که تو طهر و طاهر و مطهری و احتیاج بغسل نداری » پس بهمین جهت جایز نبود از برای ایشان که اموات خودشانرا بی غسل دفن نمایند و به آنها غسل ندهند و یا اینکه غسل جنابت نمایند و بی وضو نماز بخواهند و استنجا نکنند و اگر فرضاً خونی از بدن ایشان بیرون بیاید آنرا نشویند و حال آنکه بحکم آیه عصمت و طهارت اموات ایشان پاک و پاکیزه است و از برای ایشان جنابت نیست و احتیاج بغسل و وضو ندارند چنانچه سد ابواب الاباب جناب ولایت مآب شاهد مدعا است و همچنین مدفوع ایشان و خون بدن ایشان طیب و طاهر است و در اعلائی جنان ساکن چنانچه در زیارت جناب سیدالشهداء روحی له الفداء فرموده اند *اشهد ان ربك سكن فی الخلد واقشعرت له اظلة العرش* ، و همچنین زراره از جناب امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند « ان للامام عشر علامات بولس مطهراً مختوناً و اذا وقع علی الارض

وقوع علی راحتیه رافعا صوتیه بالشهادتین ولا یجنب ولا ینکح ولا یتام ولا یتیم  
قلبه ولا یتاب ولا یتعطی وبری من خلفه کما بری من امامه وبقصره  
وکرایحه المسک والارض مویکله بستره وابتلاعه واذ لیس درع  
رسوله الله کانت علیه وقفا و اذا لبسها غیره طویلهم وقصیرهم زادت  
علیه شبراً و هو محدث الی ان ینقضی ایامه پس اینکه فرموده اند  
از جمله علامات امامت اینست که امام جنب نمیشود و مدفوع او مثل  
رایحه مشک است و زمین مویکل است از جانب خدا که آنرا ستر  
نموده و بلع کند صریح است در خصوص آنچه ما گفتیم اما باوجود  
اینها از برای ایشان واجبست که غسل بکنند وضو بگیرند استنجا  
بکنند و خون بدن خود را بشویند.

پس همچنین است سایر احکام بیع و شرا و تجارت و احکام نکاح  
و طلاق و مصاهره یعنی از برای ایشان واجب است که دو همه اینها  
بقراری که در شرع انور مرتب و مقرر است عمل نمایند و بدون بیع و  
شری در اموال رعایای خود دخل و تصرف نفرمایند و اگر بخواهند  
زنی بگیرند عقد نکاح جاری بفرمایند و حال آنکه هیچیک از اینها  
نظر بمقام و مرتبه ولایت کلیه کبری لازم نبود اما دو مقام بشریت  
و امامت میحض از برای هدایت عامه رعایا و کفایت بر ایاز رعایت همه اینها  
از برای ایشان واجب است.

پس هر کس مطلقاً بگوید محرم نیست خلاف است بلکه هر  
سخن جایی و هر نکته مقامی دارد و هر یک حکم یکمرتبه و یکمقام

امام علیه السلام است و باید شخص عارف هر دو مقام ایشان اقرار و اعتراف کرده منحصر نداند مقام ایشانرا بمقام امامت و بشریت و ایشانرا قیاس بسایر ناس نکرده یا از صراط مستقیم و جاده قویم کنار نگذارد .

خلاصه اینست نمط اوسط وطریق وسط و صراط مستقیم که نه افراط است و نه تفريط نه غلو است و نه قلو .

بس هر گاه مردم باین تفصیل که ما بیان کردیم و برهان و دلیل که آوردیم اعتقاد کنند دیگر اصلا با یکدیگر نزاع در اینباب نمیکند و بر سر یکدیگر نمیزنند که یکی بگوید خون امام علیه السلام پاک است و یکی بگوید اگر پاک بود چرا میشت یکی بگوید همه دنیا و مافیها مال امام علیه السلام است و یکی بگوید مال امام مختص بانقال است یکی بگوید مردم نسبت با امام علیه السلام عبودیت هستند یکی بگوید عبد طاعت هستند یکی بگوید امام علیه السلام همه جا حاضر و ناظر است یکی بگوید چگونه میشود این و حال اینکه امام علیه السلام بشر است مثل ما و همچنین تا نزاع و تشاجر بجائی منجر شود که یکدیگر را بنصب و غلو نسبت بدهند و بیکدیگر توبیخ و تعبیر نمایند و لعن و تکفیر کنند بلکه همه بیک کلمه جمع شده میگویند یا ما این دارد و آن نیز هم . مؤمن بسر کم و علانیتکم و شاهد کم و غائبکم و ظاهر کم و باطنکم و اولکم و آخر کم .

سؤال - در اخبار وارد شده حضرت امیر عایه السلام را در حین

افطار بیچهل موضع دعوت کردند همه را اجانت فرموده و بهمه آنها تشریف بردند و حال آنکه شخص واحد در آن واحد چگونه میشود در امکانه متعدده حاضر باشد .

جواب - حاضر شدن جناب ولایت‌آب در آن واحد در چهل جا و چهل مکان از جمله روایاتی است که عامه و خاصه آنرا نقل کرده‌اند و بصدور آن معجز از آنحضرت فریقین متفقند مجال انکار از برای احدی از شیعیان نیست اگرچه سرولم آنرا ندانند زیرا که این معجزیست از معجزات جناب ولایت‌آب و معنی معجز آنستکه سایر بشر از اتیان مثل آن عاجز باشند و خارق عادت باشد و معجز و خارق عادت عبارت از اعمال و افعال است که از امام و پیغمبر صادر میشود و مردم سرولم و کیف و کم آنرا نمیدانند و الا معجز نیست پس محض بجهت ندانستن لم و کیف آن نباید کسی در اینخصوص لم و کیف بگوید بلکه همینکه دید از صاحب معجز چنین چیزی صادر شد و یا از مخبر صادق شنید همان آن باید تصدیق و اذعان کرده و باو ایمان آورده بدانند که او از جانب خداوند منان آمده است که افعال خدائی از او صادر و صفات الهی از وی ظاهر میشود و در آن واحد در امکانه متعدده حاضر میگردد . همان آنی که در خوان او ادنی در نزد عرش خدا افطار میکنند در خانه بطحی بعضرت زهرا میهمان میشود و در نزد رسول خدا است و با سایر اصحاب در چهل جا و چهل مکان مشغول افطار است و با آنها مصاحب . و این از اعجاب امور

است که از حضرت ابدالله الغالب لمیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع)  
می‌نماید که آنحضرت مظهر عجایب امت و مظهر غریب  
و حال آنکه هر کس آنحضرت را در مقام نورانیت بشناسد و معرفت  
یاسر او و ولایت او بی‌سند میداند که این اعمال و افعال از آنحضرت  
ببیند چو وجه عجیب و غریب نیست زیرا که چنانچه جسم مطلق همه جا  
حسب از عرش تا فرش و همچنین جسم ولی مطلق نیز که بفارق اضداد  
است و مشارک با سبب شداد بطریق اولی باید همه جا باشد و همچنین که  
نور آفتاب عالمتاب همه فضای این دنیا را پر کرده است و جایی نیست  
که از او خالی باشد همچنین جسم مقدس و منور او هم که اشرف  
و انور از همه کواکب و نجوم و شمسی قمر است باید بجایی نباشد  
که از او خالی باشد یعنی مثل نور آفتاب همه جا تابش کرده و  
از جهت لطافت خود با هیچ چیز مخلوط و مزوج نمیشود همچنین  
جسم امام علیه السلام نیز همه جا هست و از غایت لطافت و نورانیت  
با هیچ چیز مخلوط و مزوج نمیشود. خلاصه هر طور که آنجا  
میگویی اینجا هم بهمان طور بگو بلکه میتوان گفت که او را بنور  
شمس هم قیاس نمیتوان کرد زیرا که جسم امام علیه السلام که از  
شمس و قمر اطفال و انور است رتبه او از عقول و از واح هم بالاتر  
است و از عقول مردم بمراتب شریفتر و لطیف تر است پس همچنین که  
عقول با این اشیاء مخلوط و مزوج نمیشود همچنین است جسم امام  
علیه السلام بلکه باین هم قیاس نمیتوان کرد زیرا که چه نسبت خاک را

با عالم بپاک .

خلاصه اینها همه مثلهای تقریبی است از برای لطافت و شرافت و نورانیت و احاطهٔ جسم امام علیه السلام نه تحقیق . و همچنین است ذلك الافلاك چنانکه اهل هیئت و هندسه گفته اند که ذلك المظلم بقدریکه شخص (واحد) بگوید هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ سیر میکند و لو محیط است بهمهٔ افلاك و اعظم و اکبر و الطفت است و نور از همه آنها و مرکب همه آنها است پس و قتیکه ذلك الافلاك بجهت لطافت جسم خود چنین باشد چگونه خواهد بود جسم امام علیه السلام که در همه این کمالات هفتاد مرتبه از فلك و متعدد الجهات این عالم خاک اشرفه و الطقت و انور و اوسع و اعظم و اکبر است زیرا که همه اینها از شمع و نور جسم مقدس منور امام علیه السلام خلق شده اند چنانچه این معنی را ابداله عقلیه و نقلیه مبرهن و مدلل کرده ایم و نصوص بکثیرم در اینخصوص وارد شده است .

پس در اینصورت نسبت همه آنها نسبت بهجسم امام علیه السلام نسبت اثر است بر مؤثر و نسبت نور است بهمنیر خود و هرگز نمیشود اثر واجد کمالی باشد که مؤثر فاقد آن کمال است و یا در نور کمالی باشد که در منیر آن کمال نیست پس هر کمالی که در فلك المظلم است از لطافت و شرافت و سرعت سیر و حرکت باید آن کمال در جسم مطهر و مقدس امام علیه السلام بطریق قائم و اکمل باشد زیرا که این مؤثر است و آن اثر و این منیر است و آن نور و هر گاه بسکونی که

شما این مرتبه و مقام را برای جسم اصلی امام علیه السلام ثابت کرده اید نه جسم و جسد عرضی و بشری که مشارکت با اجسام سایر بشر و همه حرف در اینست که آیا چگونه میشود که امام علیه السلام با همین جسم و جسد عرضی و بشری که محدود است به حدود عرضیه در آن واحد در چهل مکان حاضر باشد در جواب میگوئیم که بلی مراد ما هم که میگوئیم جسم امام علیه السلام علت موجوداتست همان جسم اصلی اصلی است ولی چون جسم اصلی امام علیه السلام در جسم و جسد عرضی است مثل ظهور نور آفتاب در آینه و مثل بودن روح در کل اعضا و اجزای بدن شخص که سر تا پا این جسم و جسد عرضی و بشری که در غایت لطافت است بنور آن آفتاب عالم تاب که عبارت از جسم اصلی باشد منور گردیده و بحرکت او متحرک و بسکون او ساکن است و در تحت حکم او مقهور است بنحویکه اگر بخواهد بهر نوع و بهر قسم او را بحرکت بیاورد می آورد و بهر نوع تغییر و تبدیل باو بدهد میتواند.

یعنی اگر بخواهد این صورت را تغییر داده بصورت دیگر مصور شود ممکن است مثل اینکه هر گاه بخواهی آئینه اولی را بشکنی و آئینه دیگر مقابل نور آفتاب بگیری باز همان نور در آن آئینه ظهور خواهد کرد همچنین هر گاه جسم اصلی امام علیه السلام بخواهد جسم عرضی خود را تغییر داده جسم عرضی دیگر از برای خود اخذ بکند ممکن است و همچنین هر گاه بخواهد در صور متعدد ظاهر شود



از برای جسم اصلی امام علیه السلام میسر است مثل ظهور قرص آفتاب در آئینه های متعدده که در هر يك قرص آفتاب بالتمام نمایان است و قرص آفتاب اصلا بتعدد آنها متعدد نمیشود بلکه همان يك آفتاب است که در همه آنها نمایانست . مجعلا جسم اصلی امام علیه السلام در همین بدن عرضی و بشری او مثل روح بخاریست که در همه اعضا و اجزای آن ساری و جاریست و در لطافت و سرعت سیر از فلک الافلاک براتب الطف و اسرع است و آن جسم و جسد عرضی نسبت بجسم و جسد اصلی منور و مقدس او از سایر افلاک نسبت بفلک اطلس پس هر گاه بخواهد جسم اصلی امام علیه السلام همان بدن عرضی و بشری را که حامل جسم و جسد اصلی است حرکت بدهد و در طرفه العین کل مشرق و مغرب عالم را بگرداند باز ممکن است مثل حرکت دادن روح بدن شخص را و حرکت دادن فلک اطلس سایر افلاک را چنانچه اهل هندسه و تقدیر گفته اند که بعد مقرر فلک ثوابت سی و سه هزار و بیست و چهار هزار و سیصد و نه فرسخ است او مرکز عالم و این مسافت را در یکشبانه روز قطع میکند و این حرکت شبانه روزی او از همان فلک الافلاک است که هر يك از این افلاک را باهر چه در جوف آنست باینطور حرکت میدهد و جمیع آنها را در يك شبانه روز بر دور این زمین میگرداند پس همچنین است حرکت جسم و جسد عرضی امام علیه السلام بتحریک جسم اصلی او را . پس هر گاه بخواهند این بدن عرضی را بر گرد تمامی عالم

بگردانند و همه اقطار ارضین و سماوات را سیر کند در طرفه العین  
نیاید کسی - استبعاد کند و حال آنکه این عرش بر محور حرکت میکند  
و بدن ایشان بقطب و میزان این دو حرکت فرق بی شمار است  
چنانچه فرموده اند نحن فاشقة القطب و اعلام الفلك و همچنین است  
مثل مشهور و محسوس نراز این از برای تصور این معنی مراده و کشتی  
بغار است که الان در فرنگستان معنول و متداول است که در یک  
ساعت تخمیناً ده فرسخ بلکه بیشتر حرکت میکنند سهیل است سی و چهل  
مراده هم به آنها وصل میکنند باز بهمان سرعت همه آنها را با  
خود حرکت میدهد و محروک همه آنها همان بغار است که در محلی  
از آن مراده میباشند تعبیه کرده و قرار دادند و بالون که در هوا  
سیر میکند سریعتر از آنها است و همچنین است حرکت قوه تلگراف  
که بواسطه تقسیم در نیم دقیقه بسکل روی زمین برسد.

خلاصه اینها مثل است از برای تقریب اذهتان و رفع استبعاد  
از سرعت سیر و حرکت اجسام و اجساد ائمه اطهار علیهم السلام و سیر  
آنها با همین بدن فرضی در طرفه العین در همه اقطار و اطباق  
سماوات و ارضین و الامم اعظم از اینهاست پس در این صورت حاضر  
شدن جناب ولایت مآب را در آن واحد در چهار مکان بچندین وجه  
تصویر و تقدیر میتوان کرد.

پس اولاً میتوان گفت که آن حضرت مثل ظاهر شدن آفتاب  
در آیه های متعدده در چهار مکان با چهل صورت ظاهر شد چنانچه

فرموده اند انا الذي اتقاب في الصور كيف اشاء و ثانيا ميتوان گفت که همان جسم واحد همان چهل مکان را مثل مکان واحد و همان چهل آن را مثل آن واحد فرمود پس جسم واحد در آن واحد در مکان واحد ظاهر شد چنانچه در عين الحيوۃ و سایر کتب اخبار و آثار نقل کرده اند که شخصی خدمت جناب سيد الساجدين امام زين العابدين عليه السلام آمد آنحضرت از او پرسید تو کیستی گفت من منجم و از علم خود شمه می اظهار نمود پس آنحضرت فرمود آیا میخواهی ترا خبر دهم بکسی که از آنوقت که تو اینجا آمده تا حال چهارده عالم سیر کرده که هر عالمی سه برابر این دنیا است و از جای خود حرکت نکرده است آنشخص عرض کرد آن کیست فرمود منم آنشخص اگر خواهی ترا خبر دهم به آنچه که خورده می و در خانه خود ذخیره کرده می . و ثالثا میتوان گفت که آنحضرت بسرعت سیروطی الارض در آنات متعدده چنین سیر در امکنه متعدده میفرمود که از غایت سرعت کسی نمیتوانست حرکت آنحضرت را درک و بحسب بصر آنرا احساس کند لهذا هر يك از آن چهل نفر همانساعت آنحضرت را در نزد خود می دید و غیبت او را بعد از حضور و حضور او را بعد از غیبت نمی فهمید مثل سیر فلک اطلس که بقدر اینکه شخص بگوید واحد هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ مسافت را طی میکند چنانکه در کتب رجال نقل کرده اند که روزی جابر جعفی در مسجد کوفه نشسته و در دوروبر او جمعی بودند که از برای آنها احادیث نقل میکرد شخصی در آن

حلقه بود چیزی سؤال نمود پس جابر باو فرمود میخواهی جناب صادق علیه السلام را ببینی آن شخص گفت نهم پس جابر گفت (کن) بالمدينه آن شخص کاف را در کوفه شنید نون را در مدينه و دید که آنحضرت در غُرفه نشسته و جابر در خدمت آنحضرت ایستاده پس چون بعد از سؤال و جواب خواست برگردد بکوفه گفت (کن) بالكوفه باز میگویی کاف را در مدينه و نون را در کوفه شنیدم و دیدم که جابر در همان حلقه نشسته و به آن اشخاص احادیث نقل میکنند پرسیدم که آیا جابر از اینجا جائی رفته است گفتند که از آنوقت که اینجا نشسته و با حدیث میگویی اصلاً از جای خود حرکت نکرده است و این حال عبادت پس بین حال سید و مولای او چیست .

خلاصه این معنی را بچندین وجه تصور میتوان کرد و لکل وجهه هر موابها و لیک از برای ما بهیچوجه لازم نیست که بمقام تحقیق این مرحله برآمده و بحقیقت این سردقیق برسیم و یا اینکه محض بجهت ندانستن لم و کیف آن لم و کیف بگوئیم چنانچه در حدیث نورانیت خود جناب ولایتآب فرموده اند : *والمؤمن المتبحر هو الذی لا یرد علیه شیئی من امرنا الا وقد شرح الله صدره بقوله ولم یشک ولم یرتد و من قال لمن و کیف فقد کفر، تا میفرماید : انا الذی انقلب فی الصور کیف اشاء ونحن باب الله و حجج الله علی خلقه و عین الله و لسان الله بنا یمذب الله عباده و بنا یشیب و لو قال احدکم لم و کیف و بم لکفر و اشرك و انا احیی و امیت باذن ربی و انا عالم بضمایر قلوبکم*

والا ئمة من اولادى يعقلون هذاو يفعلون اذا احبوا رارادو لا ناكلنا واحد  
اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و كلنا محمد (ص) فلا  
تفرقوا بيننا فاننا نظهر فى كل زمان وفى كل وقت واوان فى اى صورة شئنا  
بذن الله عزوجل كنا نحن اذا شئنا خرقنا السموات والارض و صعدنا  
السماء و نهبط الارض نغرب و نشرق و نتهى الى العرش فنجلس بين  
يدى الله و بطيعنا كل شئ حتى السموات والارض والشمس والقمر و  
النجوم والجبال والبحار والشجر والدواب والجنه والنار ومع هذا  
كله ناكل ونشرب ونمشى فى الاسواق ونعمل هذه الاشياء بامر ربنا ونحن  
عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون و  
همچنين در بضائر از جابر نقل کرده است كه حضرت امام محمد باقر  
عليه السلم فرمودند ، ان حديث آل محمد (ع) صعب مستصعب لا يؤمن  
به الا ملك مقرب او نبي مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان فماورد  
عليكم من حديث آل محمد فلانت له قلوبكم وعرفتوه فاقبلوه وما  
اشهأت منه قلوبكم وانكرتموه فردوه الى الله ورسوله والى العالم من  
آل محمد و انما الهالك ان تحدث احدكم بشئى منه لا يحتمله فيقول لا  
والله ماكان هذا لا والله ماكان هذا والانكار هو الكفر ، و در حديث  
ديگر فرمودند هر گاه چنين حديثى از ما بشما برسد تكذيب نكنيد  
كه مبدا خدا را در عرش خود تكذيب کرده باشيد .

خلاصه اگر بنا بر اين باشد كه ما از مهجرات و كرامات ايشان  
هر چيز را كه نميتوانيم بكنه و حقيقت آن برسيم انكار كنيم و يا

اینکه سر و لم آنرا ندانیم و نفهمیم باور نکنیم باید بشق القمر هم باور نکنیم تا سر آنرا ندانیم و نفهمیم که چگونه شد دست مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بحسب ظاهر زیاده از سه و چهار شبر نبود دراز شد در آسمان اول ماه را دونیم کرد و رد شمس کرد و در یکطرفه العین از مسجد الحرام بمسجد اقصی رفت و همه آسمانها و زمینها را طی نمود و بمقام او ادنی رسید با همین جسم مقدس مطهر و همچنین قد مبارک آنحضرت از او بلند تر مینمود و از بالای سر آنحضرت مرغ نمی توانست بپرد و بدن مبارک آنحضرت سایه نداشت و همچنین است سایر معجزات و خوارق عادات که از جناب ولایت مآب و سایر ائمه اطیاب صادر میشد که اکثر آنها بعد تو اثر رسیده است و نمیتوان آنها را انکار کرد چنانچه در روایات معتبره وارد شده است که جناب ولایت مآب در مسجد کوفه دست مبارک خود را دراز کرد از کوههای شام برف آورد و میان طشت گذاشت و پای خود را دراز کرد معویه را در شام از بالای منبر بزیر افکند و با دست مبارک خود سیل او را کند و همچنین در دعوی احزاب که هیچده فرقه بودند، و شکست خورده میدویدند پشت سر همه بود و همه میگفتند ما را امیر المؤمنین میدواند و حال آنکه آنحضرت شمشیر در دست در کنار خندق ایستاده بود. و از کرائم اخلاق آنحضرت یکی این بود که اگر دشمن از پیش روی او فرار میکرد او را تعاقب نمیفرمود و در دعوی صفین کتیبه ای که دوازده هزار بودند بتدبیر معویه یکدفعه

به آنحضرت حمله نمودند و آنحضرت آنها را متفرق و پراکنده نموده هر يك از آنها جناب ولایتم آّب را شمشیر در دست پشت سر خود میدید پس چون آنها نزد معویه رسیدند معاویه به آنها سرزنش کرد و آنها همه گفتند بحق خدا که هر يك از ما به پشت سر خود که نگاه میکردیم علی بن ابیطالب را در پشت سر خود میدیدیم که ما را تعاقب کرده میآید پس معویه تعجب کرده گفت وای بر شما چگونه میشود یک نفر در دوازده هزار جا ظاهر بشود . و در دعویّی جمل که طلحه کشته شد جابر بالای سر او حاضر شده او را در حالت نزع دید و گفت « یا جند بلقیس و یا تابع ابلیس من رماك » گفت علی بن ابیطالب گفت و یحك علی با شمشیر دعوا میکنند تو را با تیر زده اند طلحه گفت و یحك یا جابر علی هم شمشیر میزند و هم با نیزه حمله میکند و هم با تیر دعوی میکند هیچکس را نمیزند مگر علی و هیچکس را نمیکشد مگر علی آیا نمی بینی که علی گاه از آسمان میآید و گاه بزمین فرو میرود گاه از مشرق می آید و گاه از مغرب و نمی بینی که چگونه مشرق و مغرب را در میان دودست خود مثل شیشی واحد کرده است و همچنین در حدیث بساط که بتواتر نقل شده است که آنحضرت از اول طلوع آفتاب تا ظهر پانصد ساله راه طی نموده بقیه قوم عاد را هلاک فرموده بسد یا جوج و ماجوج تشریف برده جبل قاف را که محیط است بهمه دنیا احاطه نموده هود و صالح را دیدند حضرت سلیمانرا باصحاب خود نشان و در بساط دیگر جابر را بظلمات برد

و عین الحیات باو نشان داد و پنج عالم از ملکوت ارض سیر کرد که هر يك از آنها مشتمل بود بر اشجار و انهار و قصور و باغات و عمارات که آنها را احصا نمیتواند بکند مگر خدا پس چون برگشتند جابر پرسید جملت فداك چقدر از روز میگذرد فرمودند سه ساعت. و در خبر دیگر روزی سلمان عرض کرد که میخواهم ناقه صالح را بمن نشان بدهی پس آنحضرت سوار اسبی شده سلمان هم باسب دیگر سوار شده و آن اسبها بسوی آسمان طیران کرده اقطار ارضین را جولان نموده دریاها دیده جزیره ها سیر کرده شهرها مشاهده نموده همان ناقه را و ناقه دیگر را بهتر از آن بسلمان نشان داده و از شیر آن تناول نموده چون برگشتند سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین چند فرسخ راه طی کردیم فرمودیاسلمان از آنوقت که سوار شده ایم تا حالا پنجاه هزار فرسخ راه طی کرده و دور تمام دنیا را بیست دفعه دور کرده می و همچنین از حکایت عمار که آنحضرت او را بهمین طور سیر داد و او نیز شهرها دید و جزیره ها سیر کرده تا رسیدند بجزیره سابعه از چین و آنحضرت با آنها بلفت آنها تکلم کرده و خطبه خواند و بآنها موعظه و نصیحت فرموده برگشتند و این وقتی بود که آنحضرت در مسجد کوفه خطبه میخواند که آنحضرت باعمار باری سوار شده تشریف بردند و چون برگشتند دیدند که اهل مسجد بهمانطور نشسته و در انتظارند خلاصه همه اینها از جمله معجزات و کرامات است که عقول در درك حقایق آنها حیرانست و نمیدانند که چگونه میشود آدمی سوار ابر شود و همه اطباق و آفاق زمین و آسمانرا سیر کند و دیگرانرا



هم که صاحب این مرتبه و مقام نباشند با خود سیر بدهد . و همچنین چگونه میشود که اسب به هوا پیران کند و در اندک زمان پنجاه هزار فرسخ راه رود و دور تمام دنیا را بیست دفعه جولان کند و هکذا معجزات سایر انبیا بمقل احدی نمیرسد چگونه تخت حضرت سلیمان در یکروز یکماه راه طی میکرد و چگونه آتش بحضرت ابراهیم (ع) برد و سلام شد و چطور عصای موسی از دها گشت و سحرهای سحره را که هشتاد بار شتر بود بلع نمود پس باز در دست آنحضرت عصا شد و آن حبال و عصا در کجای عصای موسی غایب شدند و چگونه حضرت عیسی بنفس خود مرده هارا احیا میکرد و از گل صورت مرغ ساخت و باو روح دمید و چگونه صورت خود را بیکی از حواریین القا کرد و خود به آسمان صعود نمود خلاصه اگر بنا بر این بود که باید مردم حقیقت معجزات را بفهمند و بدانند تا قبول کنند و اگر ندانند قبول نکنند پس باید همه اینها را انکار کنند و بالبداهه منکر همه اینها کافر است زیرا که اغلب اینها از ضروریات دین است خواه معجزاتی باشد که از انبیای مرسلین صادر شده است و خواه از حضرت خاتم النبیین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و اقرار ببعض دون بعض هم دلیل ندارد .

سؤال - حضرت امیر علیه السلام در مسجد کوفه موعظه میفرمودند فرمودند « سلوئی قبل ان تفقدونی ، شخصی برخواست و عرض کرد که الان جبرئیل کجا است آنحضرت نظر بشش جهت عالم فرموده

بعد از آن فرمود « انت جبرئیل » پس همانساعت جبرئیل پرواز کرد  
بآسمان آیا آنحضرت در حین سؤال دانست که سائل جبرئیل است یا  
بعد از تأمل و ملاحظه دانست که سائل جبرئیل بود بیان فرمائید.

جواب - اگر کسی صاحب فهم و ذکاوت باشد و بدقایق نکات کلمات  
برخورد از مضمون خود این حدیث فهمید که آنحضرت همان آن  
دانست که سائل جبرئیل است ولی میخواست این معنی را بهمۀ حاضرین  
و غائبین بفهماند و بهمۀ معلوم فرمایند که من احاطه دارم بآنچه  
که در تحت عرش است و بیکنظر همه را می بینم چنانچه وقتیکه عرض  
کردند از کجا دانستی که سائل جبرئیل بود فرمود نظر کردم بعرش  
و کرسی و حجب و سرادقات و بهمۀ اقطار و اطباق ارضین و سموات  
جبرئیل را هیچ جا ندیدم پس دانستم که سائل جبرئیل است و جبرئیل  
هم به همین جهت که آنحضرت فرمود سؤال کنید از من از ما دون عرش  
این سؤال را کرد تا بهمۀ معلوم کند که آنحضرت از عرش خدا  
تاتحت الثری همۀ ما را بیک نظر می بیند فرمود که مکان اصلی جبرئیل  
عرش است پس همینکه جبرئیل سؤال کرد که الان جبرئیل کجا است  
آنحضرت اولاً بعرش نظر کرد دید آنجا نیست و ثانیاً بسایر آفاق  
نظر کرد پس چون دید جبرئیل در هیچ جای عالم نیست مگر همانجا  
پس فرمود « انت جبرئیل » و این تفصیل منافات ندارد با اینکه آن  
حضرت همان آن بی تأمل دانسته باشد که سائل جبرئیل است زیرا  
کسیکه اصلاً از جای خود حرکت نکرده در یک لمحۀ همه جا را

بیک نظر به بیند و بهمه جای عالم از عرش تا فرش احاطه داشته باشد و بجمیع ذرات موجودات عالم باشد و همه چیز را بی پرده و حجاب مشاهده نماید چگونه میشود که بجهت مصور شدن جبرئیل بصورت بشر او را نشناسد و آن صورت عرضیه پرده و حجاب باشد میان او و جبرئیل تا حاجت بتامل و تردید باشد و اینکه ما گفتیم اولاً بعرض نظر کرد و ثانیاً بسایر جاهای عالم مراد بیان احاطه آنحضرت است بهمه جا از عرش خدا تا تحت الثری والا در نظر آنحضرت تدریج و تردید نبود بلکه آنحضرت همه را بیک نظر دید یعنی بهممان یکنظر عرش را دید ثانیاً سایر جاها را پس این اول و ثانی نسبت بعرض و فرش است نه نسبت بنظر آنحضرت که محیط است بهمه ماسوی .

خلاصه واضح است که مراد از بیان این تفصیل در شناختن جبرئیل محض اظهار این بود که علم آنحضرت در شناختن جبرئیل علم احاطه بود نه علم اخبار و بطریق کشف حجب غیوب بودند بطور الهام و نکت قلوب زیرا که از برای علم ایشان بحوادث دهور و اتفاقات انور طرق مختلفه هست از جمله آنها نکت قلوب و نقر اسماع و توسم و تفرس است چنانچه فرموده اند : علمنا غایب و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع ، و همچنین در مجلد سابع بحار الانوار که در فضائل ائمه اطهار است از جمله سؤالات مامون از جناب امام رضا علیه السلام نقل کرده است که عرض کرد ما وجه

اخبار کم بما يكون قال ذلك بعهد معهود الينا من رسول الله (ص) قال  
فما وجه اخبار کم بما في قلوب الناس قال اما بلغکم قول رسول الله  
صلی الله عليه وآله اتقوا فراسة المؤمن انه ينظر بنور الله قال بلی قال  
فما منا الاوله فراسة ينظر بنور الله على قدر ايمانه ومبلغ استبصاره  
وعلمه وقد جمع الله للائمة منا ما فرقه الله في جميع المؤمنين و قال  
عزوجل ان في ذلك لايات للمتوسمين فاول المتوسمين رسول الله (ص)  
ثم امير المؤمنين ثم من بعده الحسن ثم من بعده الحسين والائمة من  
ولد الحسين الى يوم القيمة ، خلاصه همه اينها علم اخبار والهيام است  
از جانب خداوند علام بواسطه ملك و اما علم احاطه پس آن بالاتر  
از اين علمها است و اينجا ملائکه واسطه نيست بلکه اين علم علم  
کشف و عيان است . و آنجا که عيان است چه حاجت به بيان است  
سؤال - ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين معنى  
حديث را بيان فرمائيد .

جواب - معنى ابن حديث اشكالى ندارد زیرا که معلوم است  
که جميع عبادات اهل ارضين وسموات و همه طاعات و قربات جن و  
انس از انبيا و اولياء و صديقين و شهدا موازنه بايك عدل از اعمال  
جناب ولايته آداب صلوات الله عليه نميکنند و با آن عمل مقابل نميشود  
و خاصه همين ضربت آنحضرت که بسبب آن دين قوت گرفت و  
از هيبت و صلابت آنحضرت ماده کفر و کين از روى زمين برداشته  
شد چه اگر آن ضربت نميشد و آنروز لشکر اسلام شکست ميخورد

و لشکر کفار مدینه منوره را مسخر می‌کردند دیگر احدی در روی زمین نمی‌ماند که طاعت ورزد و بخدا عبادت کند. بالجمله همان ضربت بود که بحدت خود برق عصیان بسوخت و نور ایمان برافروخت دست خدا از جیب هدی برآمد جلوه جلال پایه کمال گرفت حدت ضرب ذوالفقار بر جان هستی کافران ظفر جست سرهای برش‌هم سر خاک ساخت و تنهای ناپاک در بر مغاک انداخت قضاوتنه تیغ غزاشد زمانه اوراق جاهلیت بخون شست تا دین حق رونق پذیرفت و زمانه بشریت راست آراسته گشت.

خلاصه قطع نظر از این عمل هر شخص بقدر عقل و معرفت اوست پس هر کس که عقل و معرفتش بیشتر است عمل او در میزان اعمال از عمل سایرین سنگین‌تر خواهد بود. و این نیز معلوم است که عقول کل اهل روی زمین بلکه عقول کل جن و انس و ملائکه مقربین و انبیای موسلین را با عقل و معرفت جناب ولایت‌آب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیک میزان نمیتوان گذاشت زیرا که عقول همه آنها نسبت بعقل و معرفت آنحضرت نسبت علیت و معلولیت و اثریت و موثریت است یعنی همه آنها رشحی است از رشحات اشعه انوار و ذره‌ایست از ذرات آثار عقل و معرفت آنحضرت پس همچنین است نسبت کل اعمال حسنه کل نسبت بیک عمل از اعمال و افعال آن جناب.

خلاصه این معنی بهیچوجه محل اشکال و موقع سؤال نیست

زیرا که این معنی از جمله ضروریات مذهب شیعه اثناعشریه است چه اگر کسی چنین اعتقاد نکند که همه طاعات و عبادات ذرات موجودات میتواند مقابله کند با یکممل از اعمال جناب ولایت‌مآب صلوات‌الله علیه البته چنین شخص خارج از زمره شیعیان آنحضرت و با جاهل بمقام حق معرفت است و الا کسیکه عارف بمقام امام علیه‌السلام بوده و وادنی معرفت بمقامات ایشان حاصل کرده باشد اصلا در این مسئله اشکال واز اینمعنی سؤال نمیکند بلکه اشکال که هست در ذیل این حدیث است که جناب رسالت‌مآب صلی‌الله علیه و آله فرمودند و انا منهم یعنی ضربت حضرت امیرالمؤمنین افضل است از عبادت ثقلین که من هم از جمله آنها هستم پس در اینصورت مفاد حدیث این میشود که ضربت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همه عبادات جناب خاتم النبیین (ص) افضل است و این معنی بحسب ظاهر منافات با افضلیت جناب رسالت‌مآب نسبت بجناب ولایت‌مآب و این منافی مذهب شیعه اثنی عشریه است زیرا که در هیچ مرتبه و مقام جناب ولایت‌مآب افضل از جناب رسالت‌مآب نیست پس در اینصورت چگونه میشود که ضربت حضرت امیرالمؤمنین (ع) افضل از عبادت جناب خاتم النبیین (ص) باشد .

خلاصه این سؤال و اشکال مطرح است میان علمای اعلام و بعضی جوابها از اینمسئله داده‌اند اما هیچیک جواب شافی نیست .

از جمله اینست که بعضی گفته‌اند احتمال میرود که فقره آخری

فرمایش خود جناب صادق علیه السلام باشد که راوی حدیث است و چون آن حضرت بعد از نقل قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله بلافصل فرموده است « وانا منهم » لهذا این احتمال هم میرود که فقره اخیر از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله باشد و این احتمال احتمال مرجوح است پس در اینصورت دیگر حدیث محل اشکال نمیشود زیرا که بدیهی است که عبادت جناب ولایت مآب خاصه ضربت آنحضرت که جهاد در راه خدا بود افضل است از عبادت جناب صادق علیه السلام .

ولی در نظر حقیر این جواب جواب صواب نیست زیرا که اولاً اینکه گفته اند احتمال میرود که فقره آخری از خود جناب صادق علیه السلام باشد این محض حدس و گمان است و این احتمال احتمالیست مرجوح زیرا که در این خصوص هیچیک از شیعیان ایشان این احتمال را نمیداد که ضربت امیر- المؤمنین افضل است از عبادت تئلمین مگر عبادت جناب صادق علیه السلام تا آنکه آنحضرت استدرک کرده بفرماید « وانا منهم » پس در این صورت احتمال اینکه آخر حدیث از آنحضرت باشد احتمالی است خیلی بعید . بلکه احتمال راجح اینستکه فقره آخری از خود جناب رسالت مآب باشد بهمین دلیل که ذکر شد و ثانیاً موقع سؤال در هر حال همین احتمال است که فقره آخری از خود جناب ختمی مآب باشد نه از دیگری یعنی در صورتیکه این فقره از خود آنجناب باشد چه

معنی دارد و چگونه رفع تنافی با افضلیت آنحضرت میشود پس باید جواب از این مسئله داده شود که بر فرض این مرحله نیز مفاد حدیث منافی ضرورت دین نباشد پس بنا بر این بعضی دیگر گفته که چون حضرت پیغمبر (ص) در مقام بشریت مشارکت با سایر بشر دارد لهذا فرموده اند ضربت امیرالمؤمنین (ع) افضلیت از عبادت ثقلین که من هم از جمله آنها هستم یعنی آن ضربت چنانچه از عبادت سایر بشر افضل است از عبادت من هم که در مقام بشریت از من صادر میشود افضل است نه از عباراتی که در مقام نبوت از من صادر میشود پس در اینصورت مفاد حدیث منافی نمیشود با افضلیت جناب رسالت از جناب ولایت اما بالجمله اگر چه این جواب اقرب است بصواب ولی باز محل تأمل است زیرا که چنانچه جناب رسالت دو مقام داشت همچنین جناب ولایت نیز صاحب دو مقام بود یعنی مقام ولایت و امامت و مقام بشریت و آن ضربت هم از اعمال مقام بشریت آنحضرت بود .

پس چنانچه جناب رسالت در مقام نبوت و ولایت از جناب ولایت افضل است همچنین در مقام بشریت نیز افضل است .

پس در اینصورت هم نمیتوان گفت که ضربت امیرالمؤمنین (ع) که از اعمال بشریه آنحضرت بود از جمیع اعمال بشریه جناب پیغمبر (ص) افضل بود بجهت اینکه اگر چنین باشد لازم می آید که بشریت او نیز از بشریت حضرت پیغمبر افضل و اکمل باشد زیرا که عمل هر شخص بقدر مقام و مرتبه آن شخص است پس هر چه مقامش بلندتر



عملش سنگین تر پس اشکال باز نمود میکند و سؤال هم همان سؤال است که در اول بود .

خلاصه حل این اشکال و جواب از این سؤال که از برای سائل سکوت حاصل آید ممکن نیست مگر بجواب حقیقی ذوقی و آن اینستکه چون جناب رسالت‌آباد و جناب ولایت‌آباد در حقیقت نور واحد و طینت واحد هستند خواه در مقام نورانیت باشد خواه در مقام بشریت چنانچه فرموده اند « اشهد ان نور کم و طینتکم واحد طابت و طهت بعضها من بعض » پس در اینصورت عمل ایشان مثل عمل شخص واحد است یعنی ضربت جناب ولایت‌آباد ضربت جناب رسالت‌آباد است و همچنین سایر عبادات و طاعات ایشان . و اینهم بدیهی است طاعات و عبادات و اعمال حسنه شخص واحد متفاوت است یعنی بعضی از بعضی افضل است و بعضی از بعضی غیر افضل مثلا نماز شخص افضلست از روزه خود آن شخص و همچنین صد دینار صدقه همان شخص افضلست از یک دینار صدقه او و همچنین جهاد شخص در راه خدا افضلست از سایر اعمال و افعال حسنه او پس در اینصورت میتوان گفت که آن ضربت حقیقه عملی بود از اعمال حسنه جناب رسالت‌آباد که از جناب ولایت‌آباد صادر و از دست او جاری شد و این عمل حضرت رسول اکرم افضل بود از اعمال و عبادات نقلین و از سایر عملها و طاعات و عبادات خود آنحضرت زیرا که جهاد در راه خدا افضل است از سایر طاعات و قربات .

پس در اینصورت میخواهی بگو معنی این حدیث اینست که

ضربت آنحضرت افضل بود از عبادت ثقلین و از سایر طاعات و عبادات آنحضرت و میخواهی بگو که این ضربت جناب رسالتما ب در روز خندق که از دست امیرالمؤمنین (ع) جاری شد افضل بود از عبادت ثقلین و سایر طاعات و عبادات خود آنجناب زیرا که ایشان نور واحد و طینت واحده و نر حکم شخص واحد هستند او هر چه میکند از اینست و این هر چه میکند از اوست چنانچه شاعر عرب میگوید :

رأت قمر السماء فذکرتنی      لیالی وصلنا بالرقمتین  
کلانا ناظر قمر و لکن      رایت بعینها و رات بعینی

مجملا در اینجالت که مواحدت و اتحاد معنویست عمل هر یک به آن دیگری نسبت داده میشود چنانچه اقوال و احکام ایشان چنین است همچنین افعال و اعمال ایشان که در راه خدا از ایشان سر میزند چنین است زیرا که ایشان اصلا جدائی در میانه ندارند چنانچه خود جناب ولایتما فرموده اند : اولنا محمدا آخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد ص .

جان کرگان و سکان از هم جداست

متحد جانهای شیران خدا است

سؤال - حضرت امیرعالیه السلام خاتم را بسائل داد آنحضرت در حین بخشیدن خاتم دانستکه سائل جبرئیل است یا نه اگر دانست سائل جبرئیل است عطاء خاتم چه نمر دارد و اگر ندانست این با

علم امام علیه السلام منافات دارد . (۱)

جواب - در اینخصوص روایات مختلف است در بعضی از روایات وارد است که سائل شخصی بود از بنی نوع بشر که آنحضرت در حین رکوع انگشتر خود را که از یاقوت احمر بود باو داد و قیمت آن چهار بار شتر طلا و شش بار شتر نقره بود و در بعضی فرموده اند

(۱) عین همین اشکال ممکن است بلیلة البیت ابراد شود . که اگر حضرت امیرالمؤمنین (ع) میدانست که در لیله ممهوده جان سلامت خواهد برد دیگر خوابیدن آنحضرت را در آنشب در مرقده رسول الله (ص) نمیتوان فداکاری نامید و از فضائل محسوب نداشت . زیرا با وجود علم و یقین بر سلامتی دیگر فداکاری معنایی ندارد . و اگر در لیله البیت نمیدانست که از دست قریش سلامت خواهد ماند یعنی از مقدرات آنشب بیاطلاع بود . آنوقت لازم می آید که امام علیه السلام جاهل باشد و اینهم خلاف عقاید فزقة حقة اثناعشریه و صریح اخبار و روایات و مدلولات آیات قرآن کریم می باشد .

جواب از این اشکال بشرح زیر است . که حضرت امیرالمؤمنین (ع) نه فقط بر مقدرات آنشب یعنی لیله البیت بلکه بر مقدرات کلیه عالم امکان همیشه عالم و ناظر است یعنی علم ماکان و ما یکون و ما هوکائن در نزد آنحضرت است « و کلشی احصیناه فی امام مبین » . منتها نیت حضرت مولای منقیان در لیله البیت با اینکه میدانست گذشته نخواهد شد و از دست کفار جان سلامت خواهد برد مانند نیت کسی بود که جزم و یقین بر کشته شدن داشته باشد بدون تفاوت یعنی اگر حضرت ولی الله (ع) آنشب را قطعاً میدانست که کشته خواهد شد باز در نیت پاکش سستی و خللی وارد نمی آمد و خدای متعال آنرا میدانست و شهادت داشت بر اینکه برای حضرت امیرالمؤمنین

آن سائل جبرئیل بود که بصورت بشر مصور شده سؤال نمود و آن حضرت انگشتر خود را باو داد. و در بعضی میکائیل وارد است و اینها هیچکدام منافات باهم ندارند زیرا که خواه سائل جبرئیل باشد خواه

(ع) سلامت و شهادت در راه او فرقی ندارد و دلیل بر این مطلب سایر اعمال آنحضرت است که بوسیله اخبار متواتره بما رسیده است و این مطلب را بر ما روشن نموده است که اگر حضرت اسدالله الغالب علم و یقین هم بر کشته شدن خود داشت باز آنشب را بدون تردید و سستی در فرارش رسول الله (ص) میخواست و جانش را با آنحضرت فدا میساخت همانطوریکه در جنگها و غزوات اسلامی مانند بدر واحد و حنین و خندق و غیره با اینکه میدانست زخمهای جانگدازی بر وجود مبارکش وارد خواهد آمد و هدف تیرها و شمشیرهای زهر آگین مشرکین واقع خواهد شد با اینهمه ابدا خلل و سستی در عزم آنوجود مبارک وارد نمی آمد و همیشه پیشاپیش لشکر اسلام سینه مبارکش را چو تپه سد آهنین سپر تیرها و نیزه های دشمن قرار میداد و پروانه وار گرد وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء میگردد و وجود خود را سپر تیرهاییکه بسوی آنوجود مبارک پرتاب میشد قرار میداد. و همینطور شب نوزدهم رمضان با اینکه میدانست بدست عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله شهید خواهد شد و مکررا این قضیه را با اصحاب و اولاد خود خبر داده بود با اینهمه چون مأمور الهی بود و اراده حضرت حق چنین اقتضا نموده بود که آنوجود مقدس در همان شب معلوم بدست اشقی الاشیاء شهید شود ابدا خللی در اراده اش مشهود نگردید و با اینکه اولاد و اصحاب از تشریف بردن آنحضرت در آنشب بمسجد مانع شدند باز با یکجهان اشتیاق مرک را با آغوش باز استقبال نمود و مرک را بر زمینگی ترجیح داد و فرمود **فزت ورب الکعبة** و اعمال سایر معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نیز شاهد مطلب ما است که برای آن بزرگواران در راه ترقی و تعالی اسلام و رضای حضرت محبوب زندگی و

میگاییل لامعاله باید بحکم آیه کریمه ( ولو جعلناه ملكا لجهنمنا هر چو  
لبسنا علیهم ما یلبسون ) در صورت بشر بیایند که مردم آنها را بهمین  
حس بصر مشاهده نمایند و بدانند که آنها از آنحضرت چه سؤال  
کردند و چه بآنها داده شد تا این فضیلت را از آنحضرت هر کس  
بفراخور فهم خود نقل کند.

مرك فرقی نداشت بلکه شهادت را بهتر و شیرین تر ا تقبان میفرمودند و  
شهادت را در راه اسلام افتخار میدانستند و چون جان شیرین باغوش می-  
گرفتند . مخصوصا نهضت مقدس حضرت سیدالشهداء (ع) در راه تصفیة  
اسلام و برانداختن حکومت دیکتاتوری و سرا با ظام و جنایت بزید دلیل  
زنده و محکمی جهت مطلب ما است که با وجود اینکه حضرت خامس  
آن عبا (ع) از روز نخست شهادت خود و اولاد و اصحاب خویش رادروا  
اسلام در زمین کربلا و روز عاشوراء میدانست ولی با اینهمه با یک اراده  
آهنین و اثباتی وافر دست اولاد و عیال و اصحاب خود را گرفت و برای  
روز موعود خود را بسرزمین کربلا رسانید و در آندهشت پر از دشمن با کمال  
رشادت و شهامت ندا در داد . که . . .

ان کان دین محمد لم یستقم      الا بقتلی یا سیوف خذینی

و مخصوصا در شب عاشوراء تمامی اصحاب خود را بگرد خویش  
جمع فرمود و با آنها انعام حجت کرد که فردا مرا و اولاد و اصحابم را شهید  
خواهند کرد و بگنفر از ما زنده نخواهد ماند و سپس اهل بیت را اسیر خواهند  
نمود و منزل بمنزل مابین کربلا و کوفه و شام خواهند گردانید هر که راتاب و  
توان شهادت و اسارت نباشد من او را مجبور نمیکنم تا وقت باقیست از  
تاریکی شب استفاده نماید و فرار کند و هکذا قضیه حضرت امام هشتم السلطان  
علی بن موسی الرضا (ع) شاهد این مطلب است . که آنحضرت با آنکه می-

خلاصه حرف در این معنی نیست بلکه حرف در اینستکه با وجود این اگر آنحضرت دانست جبرئیل است عطای خاتم چه نمر دارد و اگر ندانست منافات با علم امام ۴ دارد پس در جواب میگوئیم که این سؤال در حقیقت ناشی از عدم معرفت بمقام ورتبه حضرت ولی مطلق است که جبرئیل را از آنجناب متشخص تر میدانند و آنحضرت را مثل خودشان تصور میکنند چنانکه اگر از خود ایشان جبرئیل

دانست بدست مامون مسموم خواهد شد ولی چون از طرف حضرت معبود مامور بر عزیمت و دسم مامون خللی بر عزم آن بزرگوار وارد نیامد و بطرف مرک و غربت رهسپار شد و حتی قبل از عزیمت بطوس اهلیت خود را بگرد خویش جمع فرمود و از مرک و مسمومیت خود آنها را آگاه کرد و هزاران شواهد دیگر از اعمال حضرات معصومین (ع) ثابت می نماید که آنوالی کرام با اینکه خطرات وحشتناک و مرک را برای العین میدیدند چون از طرف حضرت خدای ذوالجلال مامور بودند آن خطرات و حتی مرک را هم با آغوش بالا استقبال مینمودند و تمام شاداند در راه رضای محبوب برای آنها نوش بود. همانطور در ایلة النبیت اگر حضرت امیر المؤمنین (ع) بقین بر شهادت خود هم میکرد باز کوچکترین خللی بر اراده توانایش وارد نمی آمد و آنشب را در فراش رسول الله (ص) میخوابید و جان در راه جانان فدا میکرد.

پس چون مرک وهستی برای آن بزرگوار در راه رضای خدا فرقی نداشت اینستکه ایلة النبیت هم از فضائل آنحضرت محسوب میشود. بلکه تمام ساعات و دقائق زندگانی سرتاسر افتخار آن مولا بر از فضیلت و اعجاز است منها چشم حقیقت بین و قلب پاک میباید که مقامات امام را تمیز دهد و قبول نماید و همگذا مسئله خاتم بخشی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اینکه میدانست که سائل جبرئیل است و نوکر و شاگرد خود جبرئیل را در هر لباس

بباید چیزی سؤال نماید خیلی ممنون میشوند که باو چیز بدهند و یا اینکه جبرئیل را مستغنی از آنحضرت دانسته و انگشتر را هم همین ظاهری تصور میکنند و میگویند بجبرئیل انگشتر دادن چه نمر دارد زیرا که جبرئیل فقیر نبود که ثواب بر آن مترتب شود بشر نبود که انگشتر یا قوت پر قیمت بکار او بیاید اما اگر چنین بدانند که جبرئیل و میکائیل خادمی هستند از خدام امیرالمومنین و سائلی هستند از سائلین آنجناب که باب الله اعظم است و همه ملائکه مقربین اخذ فیوضات الهیه از آن باب میکنند و جمیع مایحتاج الیه خود را از آنجناب میخواهند خاصه این دو ملک مقرب که از ملائکه عظام و حاملین عرش خداوند علام هستند که هر يك از آنها موکلند بامری از امور مخلوقات چنانکه جبرئیل موکل است بامر خلق و میکائیل موکل است بامر رزق و

و صورتی میشناخت ولی چون نیت آن بزرگوار آنطور بود که اگر آن سائل جبرئیل هم نبود باز خاتم را می بخشید تا سائل مایوس برنگردد چنانکه سایر عطایا و بخششهای حضرت بدالله الباطنه فی الامم شاهد این مطالب است و آن وجود مبارک خود و خانواده اطهرش شبها و روزها گرسنه می ماندند و طعام خویش را فقرا و مساکین ایشار میکردند حتی از روایات مشهور و متفق علیه است که آنحضرت و اهل بیتش سه روز روزه گرفتند و در هر سه روز مرتباً موقع افطار سائل بر در آنها آمد و آن بزرگواران طعام خویش را به عبارت از کرده نانی بود فقیر بخشیدند و سه شب متواتر با آب افطار و باتفاق مفسرین این آیه کریمه هم در باره همین بخشش نازل گشته است ( و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و ایترا ) پس در قضیه خاتم بخششی هم اگر سائل جبرئیل نبود باز هم حضرت ولی الله (ع) او را مایوس نفرمودند .

الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکوهی

هیچکدام از آنها قدم از قدم برنمیدارند مگر باذن و رخصت او و آنها قدرت بر حرکت ندارند مگر باعانت و امداد آنحضرت پس آنها در هر آن و هر ساعت محتاجند باینکه فیض و مدد بایشان از ولی خداوند منان برسد و از فاضل ولایت و سلطنت خود که خدا باو اعطا کرده است بآنها نیز سلطنت بخشد تا اینکه قادر و مقتدر باشند بآن اموریکه خدا ایشانرا بآن امر مامور فرموده است.

پس در این صورت دیگر نمیگویند که اگر آنحضرت میدانست که سائل جبرئیل است اعطای خاتم باو چه ثمر دارد زیرا که در اینصورت مراد از انگشتر انگشتر معنوی است و آن عبارت از اعطای سلطنت بجبرئیل در امر خلق که خدا او را بآن امر کرده است و همچنین میکائیل زیرا که انگشتر علامت و نشانه سلطنت است چنانچه بحضرت سلیمان خانم عطا شد و بسبب آن خانم بهمه انس و جن و جمیع وحوش و طیور مسلط شد و آنحضرت مکرر در خطبههای خود میفرمود انا صاحب خاتم سلیمان . و همچنین جناب پیغمبر در حین رحلت خود از دنیا انگشتر مبارک خود را بجناب امیر داد و او را بعد از خود ولی عهد سلطنت خود فرمود پس همچنین است عطا کردن حضرت امیر المؤمنین و خاتم مبارک خود را بجبرئیل و میکائیل در حین رکوع زیرا که در مرتبه ولایت که باطن صلوة است و صلوة صورت ولایت است و مقام آنحضرت مقام رکوع است چنانچه مقام رسالت مابص در مرتبه ولایت مقام قیام است و مقام امام حسن مجتبی و مقام سجود است و مقام حضرت



سیدالشهداء ع مقام شهید و تسلیم است لهذا آنحضرت باید خانم را بجبرئیل که علامت سلطنت است در حین رکوع عطا فرماید چنانچه در آیه شریفه فرموده اند (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کهون) پس مراد از مؤمنین که اقامه صلوة میکنند و ایتاء زکوة در حالتی که را کعب باشند باتفاق مفسرین عامه و خاصه حضرت امیر المؤمنین است و مراد از اقامه صلوة اقامه ولایت است و مراد از ایتاء زکوة فاضل ولایت و سلطنت آنحضرت است که در حالت رکوع یعنی در حالت توجه بخلق و کمال خضوع و عبودیت نسبت بحق عطا میکند زکوة خود را بهر کس که مستحق است از سائیلین و آملین که از جمله آنها یکی جبرئیل است و یکی میکائیل و یکی اسرافیل و یکی عزرائیل و همچنین از جمله آنها سایر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و شهداء و صدیقین و اخیار و ابرار و مؤمنین از جن و انس و حیوان و نبات و جمادات که همه محتاج آن درند و سائیلین آن در گاه عالم پناه . خلاصه اینست جهة اختلاف در تعیین سائل و سبب سوال جبرئیل و ثمره عطای خاتم باو که آنحضرت دانسته و فهمیده باو خانم عطا فرمود و این آیه شریفه که آیه ولایت است در شان ایشان نازل شد و بهمین آیه خدا ثابت کرد ولایت آن حضرت را بجمیع ماسوی زیرا که ولی خدا باید چنین باشد که در حال رکوع یعنی در حالت کمال خضوع و عبودیت نسبت بخدا معطی باشد بهمه ماسوی و اگر چنین نباشد او ولی خدا نیست که ولایت او

ولایة الله باشد چنانچه عمر میگفت من هفتاد انگشتر در حین رکوع بسائل دادم بکدغمه چنین آیه در شان من نازل نشد **ص** در شان علی نازل شد .

سؤال - در اخبار و احادیث کثیره وارد است که هر کس حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه را زیارت کند خدا جمیع گناهان او را میبخشد خواه صغیره باشد خواه کبیره و هکذا در خصوص گریه کردن بر آنحضرت و صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد علیه السلام نیز اخبار مطلق است آیا حق الناس را هم میبخشد یا نه بیان فرمائید.

جواب - اینکه بعضی تفاوت گذاشته میان حق الله و حق الناس و حقوق را در میان حق و خلق قسمت کرده اند چنین نیست بلکه همه حقوق حق الله است سایر مردم در جنب حق حقی ندارند که خداوند عالم نتواند از حق آنها بگذرد زیرا که اگر خدا از همه معاصی بگذرد خواه حق الله باشد خواه حق الناس کسی را بر او بخشی نیست و کسی حق اینرا ندارد که بگوید چرا از حق من گذشتی چه او مالک است و این مملوک و او خالق است و این مخلوق مخلوق از خود چیزی ندارد و مملوک مالک هیچ چیز نیست مگر بتملیک مالک خود (وهو - المالك لما ملكه) پس در اینصورت اگر خدا بخواهد از حق او نیز که از برای او قرار داده است میگذرد ولی در آخرت محض تفضل در عوض حق او باو اجر میدهد و آن بنده گناهکار را داخل بهشت و دار رضوان خود میکند چنانچه اخبار و احادیث بر این بسیار دلالت

میکند و از برای متبوع مخفی نیست و اگر چنانچه در بعضی اخبار اشعاری  
بر این باشد که از حق الناس نمی گذرند پس مراد از آن اینست که  
حقوق دنیایی که خدا در دار دنیا دارد از برای مؤمن قرار داده است  
در دار دنیا ساقط نمیشود باین معنی که هر گاه کسی مال کسی را بدزد  
و یا کسی کسی را بکشد و یا کسی جنایتی بکسی برساند مادامیکه در  
دنیا است محض بجهت رفتن او زیارت و گریه کردن بر آنحضرت و  
صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد ص حدود شرعیه از او ساقط  
نمیشود و از مشفول الذمه گی بیرون نیروند و اگر امر او بآخرت بماند  
مؤمن حق مطالبه قصاص شرعی و اخذ مال خود از آن بنده مؤمن  
گناهکار دارد ولی اگر اراده خداوندی علاقه گیرد که او را ببخشد  
بجهت اینکه از زوار آنحضرت و تعزیه داران آنجناب است اولاً البته  
آن بنده مؤمن هم محض بجهت جناب سیدالشهداء بر او ترحم کرده  
و خواهد گذشت زیرا در صورتیکه خدا از حق خود که باو نمرد و  
عصیان کرده بود باینجهت بگذرد چگونه مؤمن است که او از حق  
خود باینجهت نگذرد و اگر فرضاً هم نگذرد و اراده خداوندی باین  
علاقه گرفته باشد که او را به بهشت داخل کند عوض حقوق او را میدهد  
و او را داخل بهشت میکند بلکه در بعضی از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام  
که در اینخصوص وارد شده است تصریح بتعداد معاصی شده که  
اکثر آنها حق الناس است باوجود این فرموده اند که چنین بنده را  
با آن همه معاصی بسبب یکدفعه گریه او بجناب سیدالشهداء و حی له الفداء

میبخشد و او را داخل بهشت میکنند و اصلاً ذکر عوض هم نشده است از جمله روایت است که در بحار الانوار نقل کرده است که امام علیه السلام فرمود روز قیامت بنده گنه کار را بر عرصه محشر در آورند بسبب جرم و عصیانیکه کرده است امر فرماید حق تعالی بجمیع اعضا و جوارح او که بهر گناهیکه مرتکب شده است بر او شهادت بدهند پس چشم او گوید که خداوندا از من بنامحرم نگاه کرد و گوش او میگوید خداوندا بامن سخن غیر حق می شنید و بدان عمل میکرد و لب و زبان او عرض میکنند که خداوندا این بنده بامن سخن بخلاف رضای تو میگفت و دست او می گوید پروردگارا با من مال مردم بسیار بحرام برده و خیانت و دزدی کرده و پاهای او میگویند خدایا این با ما بجانب افعال بد و پی مجرمات میرفت. خلاصه چون آن بنده گناهکار بعد از شهادت هر يك از اعضا و جوارح او بمصیبتی و گناهی دیگر چاره و پناهی از برای خود نیافته و از همه جهت مأیوس شده ناچار میخواهد بسوی جهنم روانه گردد پس مژگانهای او عرض میکنند که خداوندا در باره این بنده گنه کار تو مانیز شهادتی داریم پس ندا از جانب رب العزه بآنها میرسد که ادا کنید شهادت خود را پس مژگانهای او میگویند خداوندا این بنده گنه کار و تبه روزگار تو روزی در مجلس تعزیه و مصیبت فرزند حمیب تو محمد مصطفی و نور دیده علی مرتضی و چکر گوشه فاطمه زهرا جناب سیدالشهداء دلش بر غریبی و بی کسی او بسوخت و آنقدر اشک از چشمان او بیرون

آمد که پاهای ما ترشد پس خداوند عالم حکم میکند که این بنده چون از گریه کنندگان پسر حبیب منست او را بپرید بسوی بهشت و در دار رضوان ساکن گردانید ( تمام شد حدیث که صریح است در عفو و گذشت خدا از گریه کنندگان جناب سیدالشهداء روحی له الفداء مطلقاً خواه حق الناس در زمه او باشد خواه حق الله و ما ختم میکنیم این رساله را بهمین حدیث شریف تیمناً و تبرکاً تا اینکه خداوند عالم نیز امر این گنه کار تبه روزگار را از میمنت و شفاعت آنحضرت ختم کرده و ما را از تعزیه ناران و گریه کنندگان آنجناب محسوب و در زمره اصحاب آنجناب مشهور فرموده در دار رضوان خود ساکن گرداند. اللهم ارزقنی شفاعة الحسین علیه السلام يوم الورد و نبت لی قدم صدق عندك مع الحسین واصحاب الحسین الذین بذلوا ما هم بهم دون الحسین علیه السلام و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین ابدالاً بدين و دهر الداهرین روز جمعه بیست و دیم شهر جمادی الاولی من شهر سنه تسعمین و مائین بعد الالف و قد تم استنساخه من نسخة كتبها المؤلف قدس سره بیده فی يوم الاثنين ثامن شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۷۳ القمریه و ۱۳۲۳ الشمسیه .

و انا اللاحق الاحقاقی الاسکوئی

# خاتمه

## واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا

در این عصر دین مبین اسلام و مذهب مقدس تشیع بیش از همه بانحداد و اتفاق نیازمندتر است. حالا موقع آنستکه کلیه فرق اسلام و بالاخص شیعیان آل محمدص اختلافات و دوئیتهای داخلی خود را فراموش نموده و جنگ و جدتها و عصبیتهای گذشته را کنار نهاده با قدرتی واحده و اتحادی کامل حملات شدید و بی رحمانه مخالفین دین و مذهب را که روز بروز زیادتر میشوند دفع نمایند. اکنون تمامی افراد اسلام باید با قلبی واحد در تحت لوای مقدس محمدی در آمده دست اخوت و برادری باهم داده و چون سد آهنینی در مقابل سیل بنیان کنی که بنام مادیگری و طبیعیکری بطرف ممالک اسلامی حمله ور شده و در اکثر نقاط آن نفوذ کرده است استقامت نمایند و مجرای جائزانه ابن سیل و حشتناک و خانمان بر انداز را هر چه زودتر تغییر دهند.

افراد بیشماریکه امروز در سرتاسر دنیا بنامهای مختلف با ملت اسلام و مخصوصاً شیعیان آل محمدص اظهار دشمنی میکنند و بلکه بر اساس توحید و خداپرستی میتازند روز بروز زیادتر میشوند ابن دسته شیطان صفت که میخواهند اصل اسلام و ایمان را

بکلی منهدم و نابود نمایند و قوانین مقدس محمدی را مدموم و مضمحل کنند چون زنجیر محکمی دست بدست هم داده و در راه اجرای مقاصد شوم خود از هر گونه تبلیغ و فداکاری دریغ نمایند و روزانه صدها و هزارها از ایتم آل محمد ص را فریب میدهند و داخل محیط کثیف و نکبت بار خود مینمایند. انتشارات و مطبوعات ایندسته که هرروزه باندازه نامحدود و حیرت آوری در بین جامعه پخش و نشر میگردد و تبلیغات سوئی که در مراکز فساد با وسائل مختلفه بجوانان اسلام القا میشود افراد بی اطلاع و با اصطلاح طبقه عوام را بکلی متحیر و مبہوت ساخته و باعث سستی ایمان و ضعف عقیده آنان گشته است.

علت پیشروی حیرت آور طبیعیان و عقب نشینی ناسف انگیز مسلمانان همانا اختلافات و دوئیت های گذشته میباشد که اساس اسلام را ضعیف و افراد مسلمان را از یکدیگر متنفر و منزجر کرده است و بقول مشهور :

آبادی بتخانه ز ویرانی ما است

جمعیت کفر از پریشانی ما است

اسلام بذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ما است

بنا بر این محکمترین سلاح و قویترین حربۀ ما مسلمانان در مقابل دشمنان دین و ایمان همانا اتحاد و اتفاق و متحد ساختن افکار محیط میباشد.

اسلام اتفاق و تجریک اضعاف خفته و تجدید اختلافات گذشته  
د. چنین روزی جنایتی بزرگ بشمار میرود و ضربت بزرگی است  
که بر پیکر اسلام وارد میآید و امروز این ضربت از ضربات جائزانه  
بنی امیه و بنی عباس مهیب تر و وحشتناکتر است که اسلامیان راهزاران  
فرسنگ از شاهراه ترقی و تعالی دور میسازد و بدره بدبختی و اضمحلال  
پرتاب میکنند.

یکی از اختلافات بزرگی که خسارات زیادی بر اتحادیه تشیع  
وارد آورده هیاهوی شیخی و متشرع است که سالهاست این تخم فساد  
بدست اجانب در بین افراد شیعه کاشته شده و تاکنون خونهای ناحق  
زیادی در این راه ریخته شده است. در صورتیکه اصل این اختلاف  
موهوم بلکه بنظر اهل معرفت ابداً فرق و فاصله‌ای مابین این دو فرقه  
نیست یعنی مرحوم شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه که اولین فدائی  
این اختلاف است و نام شیخی را اول باین بزرگوار نسبت داده اند در  
هیچیک از کتب و تالیفات عدیده خود حتی يك کلمه هم بر علیه یا مخالف  
اصول مذهب حقه اثناعشریه ننوشته است و در کلیه فرمایشاتش خود  
را تابع حضرات معصومین علیهم السلام قرار داده است چنانکه در جلد  
نانی کتاب جوامع الکلم میفرماید و عین ترجمه اش چنین است ( بدان  
هداک الله بدرستی که من ذکر نکردم مگر آنچه را که از رأی ائمه اطهار  
علیهم السلام است و کسی که اعتراض کند بر کلمات من اعتراض کرده  
بر ائمه طاهربین علیهم السلام زیرا که او مقصود را نفهمیده و ندانسته



که او از کلام ائمه (ع) است پس بجهت آن گفته آنچه را که گفته الخ و نیز در کتاب شرح القوائد چنین میفرماید و عینا ترجمه میشود (و من کلیه تحقیقات خود را از کلمات ائمه اطهار اخذ کرده ام و بر کلمات من خطا راه نیافته است زیرا هر چه را که من در کتابهایم ثابت کرده ام از آن بزرگواران است و بر حضرات معصومین علیهم السلام خطا و غفلت و لغزش راه نیافته است و هر کس هم از آنها اخذ نماید خطا نمیکند زیرا تابع آنها است) و بعلاوه مرحوم شیخ احمد احسائی و کلیه علمائیکه افتراء بنام (شیخیه) نامیده میشوند در کلیه تألیفات و گفتارهایشان نام (شیخی) را که يك لقب بدون اصل است از خویش نفی نموده اند و هیچیک این نام را جهت خود قبول نکرده اند و خویش را بنام اثناعشری و شیعه آل محمد (ص) مشهور کرده اند ولی باز یکعده ماجراجو و تفرقه انداز از سادگی عوام سوءاستفاده نموده و در اعصاب مختلفه این آتش را دامن زده اند و این نام گذاری های بی-اساس را رواج داده اند تا از آب گل آلود ماهی صید کنند و اغراض شخصیه خود را با اختلاف عوام اجرا نمایند .

خوشبختانه این اختلاف خانمانسوز روز بروز ضعیف تر گردید تا در این اواخر از اکثر اذهان فراموش شد و امید آن میرود که این این شکاف مهلك بزودی بهم آید و این کشمکش بیجا پایان پذیرد . ولی متاسفانه در این چند روز اخیر کتابی بنام (در منظوم - تاریخ مختصر چهارده معصوم علیهم السلام) تالیف یکی از فضلالی معاصر

بدست این احقر رسید که مرا بی اندازه متاسف و متاثر نمود و از طرز فکر و قضاوت مؤلف آن بی اندازه متعجب و مبهور گردیدم این مؤلف محترم در همان کتاب صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ نوشته است که ( میرزا محمد علی باب با اشاره بمضی بعنایت عالیات مسافرت نمود و در کربلا بدرس سید کاظم رشتی حاضر شده و تعالیم و اقاویل مجهوله شیخ احمد احسائی را که مؤسس مسلک شیخیه بود از او می شنید و مدتی در مسجد کوفه بر ریاضت مشغول شده و باز بدرس سید کاظم رشتی برگشت ایندفعه اکابر شاگردان شیخ احمد و سید کاظم رشتی از او سخنان بی ربط و کلمات مخالف با دین و قواعد اسلام شنیده در اول امر با او با مسامحه رفتار کردند ولی بعد از آن از او کنار شده و او را از مجلس خود راندند الخ ) اولاً اینجانب از جناب مؤلف کتاب ( در منظوم ) سؤال مینمایم که مقصودشان از ( تعالیم و اقاویل مجهوله شیخ احمد احسائی ) چیست : یعنی . آیا خود حضرت آقا آن تعالیم و اقاویل را نمی فهمند یا اینکه آن تعالیم و اقاویل برای همه مجهول و غیر قابل درک است . اگر خود حضرت آقا از فهم و درک مطالب مرحوم شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه عاجزند معلوم میشود که اهل فن و مطالعه نیستند . زیرا که کلیه تعالیم و اقاویل مرحوم شیخ احسائی اعلی الله مقامه واضح و روشن و چون آفتاب عالم تاب آشکار است و طابق عقاید حقّه اثنا عشریه میباشد بدون تفاوت و کلیه اهل علم و معرفت مانند مرحوم بحر العلوم و مرحوم میرزا مهدی شهرستانی و مرحوم

شیخ حسین آل عصفور و مرحوم شیخ جعفر و مرحوم شیخ شواشساری مؤلف کتاب روضات الجنات اعلی الله مقامهم و امثال آن بزرگواران آن مطالب را خوانده‌اند و فهمیده‌اند و حتی تقدیس و تعجیب و تایید نموده‌اند و اجازات و تقریظات مفصله ایشان نیز که همه ای از آنهم در مقدمه کتاب نقل شد دلیل واضحی بر واضح بودن مطالب شیخ مرحوم اعلی الله مقامه میباشد منتها چون ابن حکیم ربانی و دانشمند و الامقام در تالیفات و تصنیفات ذبیعت خود در غوامض علوم و مشکلات فنون بحث کرده‌اند و در دریای حکمت الاهیة و معارف آل محمد (ص) غوص نموده‌اند جهت مطالعه و فهم آن‌ها مقدمه کثیف و سرمایه‌وفایی لازم است و اشخاص معمولی را درک آن مطالب دقیق بسی مشکل بلکه محالست.

و اگر مقصودشان اینستکه آن مطالب برای همه مجهول است و آن اقوابیل و تعالیم مجهوله را هیچکس تاکنون درک نکرده‌است. آنوقت کم لطفی فرموده‌اند و تسامح کرده‌اند زیرا درین کلیه تالیفات این عالم بزرگوار حتی یک جمله و یک عبارت مجهول هم یافت نمیشود و همه اش واضح و مبرهن و متین و منطقی و طبق قرآن مقدس و سنت محمد و آل محمد (ص) میباشد و اگر بعضی از فرمایشات آن دانشمند بزرگوار جهت ایشان مجهول است استدها دارم که سؤال فرمایند تا روشن گردد و جای اشکال باقی نماند.

و نایباً اینرا که نوشته‌اند: ( شیخ احمد احسانی مؤسس مسلك

شیخیه) این کلمه را اگر بکنفر عوام بی اطلاع بازاری میگفت جای تعجب نبود ولی از جناب فاضل معاصر خیالی متعجبیم که ایشان چرا آن کلمه را گفته اند و این لفظ (شیخیه) را از کجا آورده اند و به استناد کدام مدرک علمی شیخیه را مسلک جداگانه و مرحوم شیخ احساسی را مؤسس آن پنداشته اند. اگر این کلمه را از گفتار عوام اخذ کرده اند اینکه طریقه علماء و نویسندگان نیست که شایعات عوام را مدرک قرار دهند و اگر در یکی از تالیفات مرحوم شیخ احساسی یا مرحوم سید کاظم رشتی یا سایر علمائیکه بقیده ایشان (شیخی) هستند این کلمه را یافته اند: که آن بزرگواران. تابعین خودشان را شیخی بنامند و خودشان را هم مؤسس آن مسلک قرار دهند کدامست آن تالیف و در کجاست آن کلمه در صورتیکه اگر تمام کتب علمائیرا که افتراء آن بنام (شیخیه) نامیده شده اند ورق بوزق و سطر بسطر و کلمه بکلمه بگردند و مطالعه نمایند نامی از شیخیه و مسلک بازی پیدا نخواهند کرد و آن بزرگواران در تمام تالیفات خود. خویش و تابعین خویش را اثناعشری مذهب و متشرع نامیده اند و از این اختلافات و نام گذاریها اظهار انزجار و نفرت فرموده اند. اینجانب با اینکه تضمین مینمایم و در این کتاب ادعایمیکم که مرحوم شیخ احساسی حتی يك کلمه هم برخلاف عقاید اثناعشریه ننوشته اند ولی باز جناب فاضل معاصر مؤلف کتاب (در منظوم) تکلیف مینمایم که محض نمونه يك کلمه یا يك عبارت مجهول از عبارات مرحوم شیخ احساسی که قابل درک نباشد یا مخالف اصول

مذهب تشیع باشد پیدا-انمایند و بنویسند و حتما پیدا نخواهند کرد و اگر  
توانستند پیدا کنند از ایشان خواهش مینمایم که این اسم گزاری ها  
را برچینند و این بساط اختلاف و دوئیت را جمع کنند. این عصر دیگر  
موقع این اختلاف اندازها نیست و مردم بیچاره از پدر کشی و برادر کشی  
جهت يك اسم خشك و خالی خسته شده اند و اسلام هم از همین اختلافات  
بی فائده و بی اساس و اسم گذارها منزجر و ناراضی است. در عصری که  
ملل خارجه و تابعین تورات و انجیل و منکرین توحید و خداپرستی صداسبه  
بسوی ترقی و تعالی پیش میروند و دست اتحاد و اتفاق و برادری بهم  
داده اند. چرا ما مسلمانان باز تخم نفاق و دوئیت را آبیاری کنیم  
و آتش خاموش شده را دوباره شعله ور نمائیم و کینه های فراموش شده  
را تازه گردانیم و موهومات بیگانه را ترویج دهیم و بالاخره بادست  
خویش خود را ذلیل بیگانگان کنیم. اینک شاهره ترقی و سعادت برای  
جمیع مسلمانان اتحاد و اتفاق و برادری است و غیر از این چاره ای  
جهت ترقی و تعالی اسلام و مرام مقدس محمدی وجود ندارد و عرایض  
خود را در اینجا با این آیه کریمه ختم مینمایم و اعتصموا بحبل الله  
جمیعا ولا تقربوا و السلام علی من اتبع الهدی .

الاحقر - الحاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکوهی

پایان

## تشکر و امتنان

در پایان کتاب از جناب آقای اصغر آقا سید علیان متولی  
محترم، موقوفات مرحوم سلیمانخان افشار و مدیر محترم  
کتابخانه سعادت و مدیر محترم و کاو کران چاپخانه  
اختر شمالی که در طبع و نشر این کتاب ذیقیمت از هر گونه  
کمکی و جدیت دریغ فرموده اند بی اندازه متشکر و  
ممنونیم و از حضرت خدای ذوالجلال توفیق و سعادت الهی  
ایشان را خواهیم.

ع - احقاقی اسکویی